

به نام خدا

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۳)

(بخش مشترک)

ویژه اقلیت‌های دینی (کلیمی، زرتشتی، مسیحی)

کلیه رشته‌ها

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

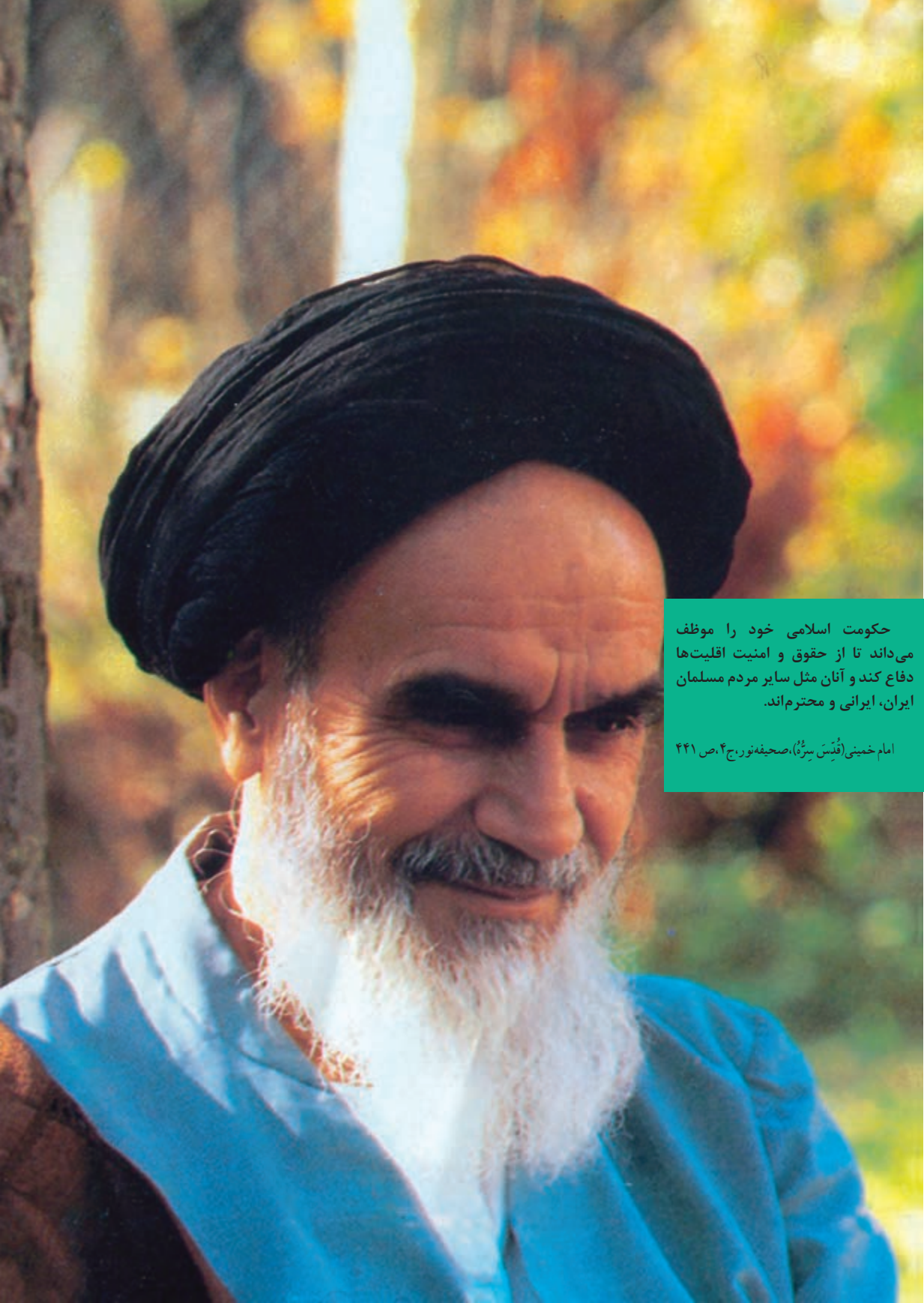


وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:	تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۳) (ویژه اقلیت‌های دینی) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۲۲۸
پدیدآورنده:	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
مدیریت آماده‌سازی هنری:	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی:	صبا کاظمی (طراح جلد) - معصومه چهره‌آرا ضیابری (صفحه‌آرا)
نشانی سازمان:	تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۹-۱۱۶۱۱۶۱، ۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۹۲۶۶-۸۸۳۰، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۳۵۹
وبگاه:	www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
ناشر:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۵-۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹-۳۷۵۱۵
چاپخانه:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
سال انتشار و نوبت چاپ:	چاپ چهارم ۱۴۰۰

شابک ۵-۸-۰۱۰۵-۹۶۴

ISBN 964-05-0108-5



حکومت اسلامی خود را موظف می‌داند تا از حقوق و امنیت اقلیت‌ها دفاع کند و آنان مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم‌اند.

امام خمینی (قُدس سرُّه)، صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۴۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

بخش اول - انسان شناسی

۲	درس اول : انسان در بینش الهی
۸	درس دوم : نیازهای انسان
۱۲	درس سوم : انسان، سازنده‌ی تاریخ
۱۶	درس چهارم : شخصیت الهی انسان
۲۱	درس پنجم : ارزش ایمان

بخش دوم - حیات بعد از مرگ

۲۹	درس ششم : دو نگاه به آینده‌ی انسان
۳۶	درس هفتم : در آستانه‌ی ابدیت
۴۴	درس هشتم : اثبات حیات پس از مرگ (۱)
۵۲	درس نهم : اثبات حیات پس از مرگ (۲)
۶۲	درس دهم : اثبات تجرد روح از دیدگاه عقل
۶۷	درس یازدهم : روز حساب
۷۶	درس دوازدهم : سر منزل قافله‌ی بشریت

معلمان محترم و صاحب نظران گرامی می‌توانند نظر اصلاحی خود را در باره مطالب این کتاب از

طریق نامه به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴- گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

ارسال نمایند. talif@talif.sch.ir

دفتر تألیف کتاب های درسی عمومی و متوسطه نظری

بخش اوّل

انسان شناسی



تاکنون به طور اجمال در زمینه‌ی موضوعات خداشناسی و نبوت مطالبی را آموخته‌اید. اکنون می‌پردازیم به تعریف انسان در دیدگاه مکتب الهی تا ببینیم انسان کامل در این بینش چه ویژگی‌هایی دارد و اصولاً شرط نجات و رستگاری انسان و رسیدن او به سر منزل کمال چیست و با تصویری که انسان در بینش مادی و مکتب‌های غیر الهی پیدا می‌کند، چه تفاوتی دارد.



انسان در بینش الهی

شناختی که در هر مکتب از انسان و استعدادهای او وجود دارد، انسان‌شناسی آن مکتب نامیده می‌شود. مطالبی از این قبیل که: آیا انسان موجودی صد در صد مادی و طبیعی است یا بعد الهی و جنبه غیرمادی نیز دارد؟ آیا انسان موجودی مجبور است که از خود اختیاری ندارد و تحت تأثیر جبرهای درونی و بیرونی است؟ یا برعکس موجودی صاحب اختیار است که می‌تواند با انتخاب‌های خود سرنوشت و شخصیت خویش را بسازد؟ آیا انسان جامعه و تاریخ را می‌سازد یا سیر جبری تاریخ و روابط اجتماعی است که شخصیت انسانی را شکل می‌دهد و آدمی نمی‌تواند در برابر آنها مقاومت کند؟

آیا حیات آدمی محدود به همین زندگانی دنیوی است یا سرنوشت او را فردایی نیز هست؟

در این درس و درس‌های آینده به بررسی این سؤال‌ها می‌پردازیم و بر اساس بینش الهی پاسخ می‌دهیم.

تأمل

در سؤال‌هایی که طرح شد تأمل کنید و هم‌چنین سؤال‌هایی را خود در این زمینه در نظر آورید و از میان آن‌ها مهم‌ترین سؤال قابل طرح را انتخاب کنید.

انسان‌شناسی بخشی از جهان‌بینی است زیرا همان‌طور که در تعریف جهان‌بینی گفتیم، نگرشی که هر مکتب نسبت به جهان هستی دارد، جهان‌بینی آن‌را تشکیل می‌دهد، و چون یکی از مسائل اساسی مربوط به جهان هستی، وجود انسان و شناخت او است، لذا انسان‌شناسی جزو مسائل جهان‌بینی قرار می‌گیرد.

انسان‌شناسی مادی

مکتبی که جهان‌هستی را در ماده و طبیعت خلاصه کرده و جهان‌بینی آن مادی و الحادی است، طبعاً برداشت او از انسان نیز برداشتی کاملاً مادی خواهد بود. در چنین دیدی، انسان موجودی است که تنها یک بعد دارد و آن بعد طبیعی و مادی است و فاقد هر گونه جنبه‌ی غیرمادی و الهی است. در این برداشت، امتیازی که انسان نسبت به جمادات و گیاهان و حیوانات دارد، تنها در تکامل زیستی او خلاصه می‌شود و هیچ‌گونه امتیاز بنیادی که او را از صف موجودات طبیعی و خاکی جدا ساخته و برای او برتری معنوی قائل شود، در میان نیست.

در این بینش، انسان نیز همانند پدیده‌های دیگر، در نتیجه‌ی جمع و ترکیب تصادفی مشتی عناصر مادی به‌وجود آمده و هیچ‌گونه شعوری در پیدایش او نقشی نداشته است. لذا در جهان‌بینی مادی انسان لباس جمادات و نباتات و جانوران به تن می‌کند.

در این جهان‌بینی، هر آرمانی برای انسان برگزیده شود، نهایتاً نمی‌تواند از سطح معیارهای مادی و ظاهری فراتر رود. زیرا، چنین مکتبی که کاملاً منکر هر گونه وجود غیرمادی، و ارزش‌های والای فوق طبیعی است، نمی‌تواند آرمانی برگزیند که از سطح معیارهای مادی و طبیعی فراتر رود، و اگر بناچار در رابطه با تعیین مسئولیت و وظیفه برای انسان، آرمان معنوی و ارزش‌های فوق مادی را معرفی کند، چیزی جز تناقض‌گویی نخواهد بود.

چرا در جهانی که جز ماده چیز دیگری نیست و انسان نیز چیزی جز کالبد مادی نمی‌باشد، سخن از معنویات و ارزش‌های برتر از ماده گفتن قابل قبول و توجیه‌پذیر نمی‌باشد؟

انسان‌شناسی الهی

در جهان بینی الهی، انسان موجودی است که علاوه بر جنبه‌ی مادی و پیکر جسمانی پرتوی از نور خدایی در وجود خود دارد و بهره‌ای از عالم معنا برده است. این بُعد الهی است که جنبه‌ی اصیل شخصیت او را تشکیل داده و انسانیت او به خاطر دارا بودن این بُعد الهی است. با این بیان، روشن می‌شود که «انسانیت» انسان تنها در رابطه با خدا قابل تعریف است. راز برتری و امتیاز انسان موجودات دیگر نیز نه در تکامل زیستی و پیچیدگی ساختمان جسمی او، بلکه در این روحانیت و معنویت است که بر او پرتو افکنده است. جلوه‌های شکوهمند حیات انسانی و تجلیات عالی‌ی آن، همگی از آثار و نتایج این ویژگی وجودی است.

فلسفه‌ی حیات یا هدف از آفرینش انسان

می‌دانیم که یکی از بزرگ‌ترین سؤالاتی که در طول تاریخ، همواره فکر و روح انسان را به سوی خود جلب نموده و دانش بشری از پاسخ گفتن به آن بازمانده است، مسئله‌ی «فلسفه‌ی حیات» یا راز خلقت انسان است.

چرا انسان پا در عرصه‌ی هستی گذارده و هدف از پیدایش او چیست؟ آیا زندگی او را هدفی هست یا نه؟ و اگر هست آن هدف چیست؟ این‌ها سؤالاتی هستند که هیچ انسانی نمی‌تواند از کنار آن‌ها بی‌اعتنا بگذرد و همواره پاسخی منطقی که بتواند اضطراب و التهاب درونی او را فرو نشاند، طلب می‌کند و روشن است که انسان با عقل و دانش محدود خود هرگز نمی‌تواند از عهده‌ی حل این معما برآید بلکه تنها مکتب‌های آسمانی هستند که به علت اتصال به خالق انسان، می‌توانند از چنین رازی پرده بردارند.

در بینش الهی، انسان موجودی است که اتصال به عالم الهی دارد و بازگشت او نیز به همان جاست. آغاز هستی انسان از خدا و بازگشت او نیز به سوی خداست.

ما ز دریائیم و دریا می‌رویم
ما ز بالائیم و بالا می‌رویم

ظهور انسان در عرصه‌ی این جهان برای تحصیل آمادگی لازم و نیل به کمال است تا بتواند به سعادت جاوید خود در جوار رحمت الهی برسد.

انسان به واسطه‌ی دارا بودن مواهب فطری و اتصال به دریای بی‌کران رحمت و قدرت الهی است که برای تکامل و پیشرفت، استعداد بی‌پایان دارد و هر چه در مراحل کمال پیش رود، باز مراحل در پیش روی خود دارد و تکامل او پایان نمی‌پذیرد. در روح انسان که از سوی خداوند مورد تعلیم قرار گرفته است، استعدادهای عالی بسیاری به‌ودیعہ گذارده شده است تا در سایه‌ی تربیت صحیح در جریان زندگی دنیوی به مرحله‌ی شکوفایی رسد و گام به گام به کمال و هدف نهایی حیات نزدیک‌تر شود.

مقایسه

دیدگاه دو مکتب الهی و مادی درباره‌ی انسان را با یکدیگر مقایسه کنید و تفاوت‌های این دو مکتب را مشخص نمایید و سپس ببینید که دیدگاه کدام یک در پیشگاه عقل پذیرفتنی است.

مکتب الهی	مکتب مادی
۱-.....	۱-.....
۲-.....	۲-.....
۳-.....	۳-.....
۴-.....	۴-.....
.....

خود فراموشی

از آن‌جا که عالی‌ترین جنبه از حیات انسانی، یعنی روح وی، منتسب به عالم الهی است، می‌توان گفت فراموش کردن خداوند نخستین نتیجه‌ای که دارد، فراموشی خویشتن است. آدمی «خودِ حقیقی» خویش را گم می‌کند و نسبت به آن بیگانه می‌شود. زیرا به‌طوری که گفته شد، اصیل‌ترین جنبه از شخصیت انسانی که انسانیت او وابسته بدان است، رابطه‌ای است که او را به عالم الهی متصل

می‌کند، و واضح است که اگر یک طرف این رابطه نادیده گرفته شود، رابطه‌ای بر جای نخواهد ماند و شالوده شخصیت حقیقی او ویران خواهد گشت. بدین سبب است که بدون خدایابی، خودیابی واقعی امکان‌پذیر نیست. و هر تعریفی از انسان که بدون در نظر گرفتن این رابطه به عمل آید، تعریفی واقعی نخواهد بود. از این رو است که می‌گوییم انسان تنها در رابطه با خدا تعریف پذیر بوده و معنا می‌یابد.

از خود بیگانگی

از خود بیگانگی یعنی گم کردن خویشتن حقیقی خویش و شخصیت اصیل و واقعی انسانی، و بیگانه شدن نسبت به آن؛ و آن‌گاه جایگزینی‌اش با چیز دیگری که آن نیست. در این جاست که او خود را در بیگانه جستجو می‌کند و در این زندان هر چه بیش‌تر می‌کاود، کمتر می‌یابد و خود را به ناپودی می‌کشد.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد

کسی که فطرت اصیل انسانی یعنی پیوند الهی خویش را فراموش می‌کند و از آن غافل می‌شود و وجود خود را در مشتی عناصر مادی می‌پندارد، در واقع نسبت به حقیقت حیات خود بیگانه شده و پیکر مادی را جایگزین حقیقت وجودی خویش می‌سازد. این از خود بیگانگی و خود فراموشی، سرچشمه‌ی همه‌ی بیماری‌های معنوی، حقارت‌ها و مسخ‌شدن‌هاست. انسان خود باخته و به دور افتاده از مبدأ هستی، ناچار خلاً وجودی خود را که دانسته یا ندانسته او را آزار می‌دهد، با ظواهر مادی حیات نظیر عشق به مال، عشق به قدرت و مقام، عشق به شهوات و بالاخره همه‌ی عشق‌های مجازی و ظاهری، به جای عشق حقیقی و محبت سرشار الهی، پر می‌کند و بدین ترتیب با جایگزینی این عوامل به جای شخصیت حقیقی و خویشتن واقعی و الهی خود، از خود بیگانه می‌شود و در این سرایشی هولناک هر چه بیش‌تر پیش می‌رود، به قعر دره‌ی ناپودی نزدیک‌تر می‌شود.

عشق‌هایی کز بی رنگی بود
عشق نبود عاقبت ننگی بود

آری، شرط نجات و تکامل انسان، در بازگشت به خویش یا خودآشنایی است. عمق وجود آدمی سرشار از عشق به معنویت و جاودانگی است و لذا تا پیوند خود را با عالم بالا و خداوند محکم نکند، گمگشته‌ی خود را باز نیافته و آرام نمی‌گیرد.

پرسش



- ۱- در «بینش مادی» تفاوت انسان و سایر موجودات در چیست؟
- ۲- «انسان‌شناسی الهی» انسان را چگونه تصویر می‌کند؟
- ۳- رابطه‌ی «خودفرااموشی» با «خدا فراموشی» را توضیح دهید.
- ۴- «از خود بیگانگی» را شرح دهید.

پژوهش

به دیوان اشعار شاعران بزرگ کشورمان مراجعه کنید و شعری را که بیانگر نگاه آن شاعر به انسان و حقیقت متعالی او باشد، انتخاب کنید و در کلاس ارائه دهید.



نیازهای انسان

می‌دانیم که انسان دارای دو بُعد «مادی» و «الهی» است. در بُعد مادی و طبیعی خود با سایر موجودات زنده، از جمله حیوان، شریک است و لذا می‌توان گفت انسان یک بُعد حیوانی دارد. اما بُعد الهی وجود آدمی او را از سایر موجودات ممتاز کرده و موقعیتی خاص به او بخشیده است. هر کدام از این دو بُعد دارای نیازها، تمایلات و کشش‌های خاص است. در این درس می‌خواهیم این نیازها و کشش‌ها را بشناسیم و بدانیم که:

نیازهای ویژه‌ی هر یک از دو بُعد وجودی انسان چیست؟

نیازهای حیوانی

نیازهای مربوط به بُعد حیوانی وجود انسان همگی مربوط به حیات جسمانی او و برای حفظ و بقای زندگی طبیعی است به طوری که حیات طبیعی (مادی) بدون رفع این گونه نیازها امکان پذیر نیست، از قبیل خوردن، خوابیدن و میل جنسی. این گونه نیازها و فعالیت‌های حیاتی «غرایز حیوانی» و یا به اختصار «غرایز»^۱ نامیده می‌شوند. با این بیان، می‌توان دریافت که تعداد غرایز در انسان بسیار زیاد بوده و شامل کلیه کشش‌ها و تمایلات ناآموخته‌ای است که انسان برای حفظ سلامت و بقای حیات خود یا ادامه‌ی نسل خویش، آن‌ها را آگاهانه و یا ناآگاهانه به انجام می‌رساند.

غرایز ویژگی‌های مشترک انسان با عالم حیوان است. از این رو کسانی که در زندگی خود، تنها به ارضای غرایز و غوطه‌ور شدن در لذت‌های غریزی می‌پردازند، در واقع از بُعد انسانی خود غفلت نموده، خویشتن را در عالم حیوانی گرفتار کرده‌اند. چنین کسانی گرچه به ظاهر انسانند، در معنا حیواناتی هستند که از عالم انسانی و حقایق برتری خبرند.

خفتگان را خبر از زمزمه‌ی مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

خاکبازی

اندیشمندان و حکمای تیزاندیش که به مطالعه‌ی احوال آدمیان پرداخته‌اند و عده‌ای را هم چون کودکان مشغول بازی با بازیچه‌های طبیعت یافته و بی‌خبری آنان را از ارزش‌های والای انسانی و عالم حقیقت دیده‌اند، همواره با اشارات و تمثیلات به فکر بیدار ساختن آنان از خواب غفلت بوده و خواسته‌اند افق وسیع‌تری را در مقابل دیدگان عقل و دل آنان بگشایند، تا از چنگال لذت‌جویی‌های ظاهری و پرداختن به غرایز حیوانی رهایشان ساخته و آنان را با «خویشتن حقیقی» خویش آشنا سازند و فطرت کمال جویشان را به حرکت درآورند.

این عده از متفکران و بزرگان که در رأس آن‌ها انبیاء و رسولان الهی قرار دارند، همواره این نکته را به انسان غافل از معنویات یادآوری کرده‌اند که حقایق بسیار با عظمتی در حیات بشری وجود دارد که آدمی تا از چنگال لذت‌پرستی‌ها نرهد و موفق به ایجاد اعتدال در غرایز حیوانی و کنترل آن‌ها نشود، قادر به درک آن‌ها نشده خود را با بازیچه‌های زندگی همواره مشغول خواهد داشت و از عالم معنا بی‌نصیب خواهد ماند.

۱- گاهی غرایز به کلیه تمایلات فطری و طبیعی اعم از نیازهای حیوانی یا روحی و معنوی اطلاق می‌شود ولی در این‌جا منظور از

«غرایز» همان غرایز و تمایلات حیوانی می‌باشد که ریشه در حیات جسمی انسان دارد.

تو را زکنگره‌ی عرش می‌زند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
به این کودکان بزرگ نما باید گفت که این خاکبازی کودکانه تا کی ادامه خواهد داشت؟!
دلا تا کی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاکبازی

از این رو اگر زندگی طبیعی و حیوانی انسان در جهت رسیدن به آرمان با عظمت هستی قرار
نگیرد و از آن به عنوان «وسیله» ای جهت رسیدن به «هدف» استفاده نشود و خود هدف قرار گیرد،
جز این که آدمی را به خود مشغول دارد و با آرزوهای دور و دراز و پندارهای بی‌اساس، از رسیدن
به زندگی حقیقی و حیات پاک بازدارد، نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت. اما اگر همین زندگانی دنیا،
مزرعه‌ای برای پرورش بذر حقیقت و نردبانی برای رسیدن به قله‌های بلند عالم انسانی باشد، نه تنها
بازیچه نخواهد بود، بلکه وسیله‌ای مقدس برای نیل به سعادت جاوید خواهد بود.

تفکر



برخی اندیشمندان گفته‌اند، انسان موجودی است که نه تنها ممکن است در
حدّ بعد حیوانی خود بماند، بلکه می‌تواند از حیوان هم پایین‌تر رود و سقوط کند.
علت این امر چیست و در چه صورتی انسان به چنین مرحله‌ای سقوط
می‌کند؟

پاسخ این سؤال را پس از مشورت با همکلاسی‌های خود توضیح دهید.

در میان دو بی‌نهایت

آنچه از تعالیم دینی در زمینه‌ی شناخت انسان برمی‌آید، و تجارب ممتد تاریخ بشری نیز آن‌را
تأیید می‌کند، این است که آدمی در میان دو بی‌نهایت، بی‌نهایت بالا و بی‌نهایت پایین، همواره در نوسان
است. از سویی به علت دارا بودن استعدادهای عالی که نمایش پیوند خدایی و امانت الهی است،
می‌تواند از ملائک نیز برتر شود و به عالی‌ترین مراحل کمال خویش یعنی نزدیکی هر چه بیش‌تر با
خداوند ناآل شود. از سوی دیگر، به علت دارا بودن بعد حیوانی و جنبه‌ی مادی، در صورت غفلت
از جنبه‌ی معنوی و تسلیم کامل به زندگی حیوانی، از حیوانات نیز پست‌تر گردد و به نازل‌ترین مراتب
ممکن سقوط کند.

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این، شود کم از این ور کند میل آن، شود به از آن

هر عملی که در این عالم به اراده و اختیار آدمی انجام می پذیرد، در حکم دانه ایست که در زمین زندگی انسان کاشته می شود و در جهان آخرت میوه و بر می دهد و برای انسان بهره و نصیبی جز آن چه با تلاش و کوشش خویش به دست می آورد نیست. هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

مسئولیت انسان در بینش دینی و مذهبی، نتیجه‌ی منطقی اختیاری است که از جانب خداوند به او عطا شده است و لذا مسئولیت او منحصر به دایره‌ی اختیار او بوده، در مواردی که فاقد هر گونه اختیار باشد مسئولیتی نیز بر عهده‌ی او نخواهد بود. البته نباید فراموش کرد که همراه نعمت اختیار که از سوی خداوند به انسان داده شده است، موهبت هدایت نیز در اختیار او قرار گرفته است بدین معنی که آگاهی‌های فطری و نیروی عقل و اندیشه و به دنبال آن تعالیم پیامبران راهنمای انسان بوده، راه حرکت به سوی کمال را به او می نمایاند و حجت خداوند را بر او تمام گردانیده و مسئولیت آدمی را در هر حال به عهده خود او می گذارد و نشان می دهد که انسان به دست خویش خود را می سازد و لذا می توان «خودسازی» را خصوصیت و ویژگی انسان شمرد.



پرسش

- ۱- دو جنبه‌ی مادی و معنوی انسان را شرح دهید.
- ۲- جنبه‌ی مادی انسان در چه صورت بی ارزش و در چه صورت ارزشمند است؟
- ۳- انسان چرا و چگونه پست تر از حیوان می شود؟
- ۴- دو قطبی بودن انسان را در رابطه با «آگاهی و انتخاب» او توضیح دهید.

پژوهش

اگر به تاریخ زندگی انسان‌ها مراجعه کنیم، می بینیم که برخی انسان‌ها و اولیای الهی توجه خاصی به بُعد الهی خود داشته و برای تعالی وجود خود تلاش کرده اند. در زندگی یکی از این انسان‌ها تحقیق کنید و ویژگی‌های برجسته‌ی زندگی او را گزارش نمایید.



انسان، سازنده‌ی تاریخ

با توجه به آنچه در درس‌های گذشته بیان شد، انسان موجودی است دو بُعدی که چگونگی ساختن و پرورش این دو بُعد بر عهده‌ی خود اوست و به خاطر دارا بودن موهبت اختیار، قادر به ساختن شخصیت خود می‌باشد. در این درس به بررسی این سؤال می‌پردازیم که:

حدود مسئولیت‌های انسان چه قدر است و آیا تحت تأثیر جبرهای بیرونی و درونی قرار می‌گیرد یا نه؟

قانونمندی هستی

می‌دانیم که جهان خلقت دارای نظامی محکم است که براساس قوانین و سنت‌های خاصی سامان یافته است. براساس همین قوانین و سنت‌ها، انسان دارای قدرت انتخاب است و قدرت انتخاب وی در چارچوب همین قوانین معنا دارد. هر چه آگاهی و معرفت انسان بیش تر باشد و با سنت‌های جهان آشنایی کامل‌تری داشته باشد، این سنت‌ها را در جهت اهداف خود به کار می‌گیرد و پیش می‌رود. اما اگر آگاهی‌های لازم و تربیت فکری و معنوی صحیح برخوردار نباشد، اراده‌ی او تابعی از شرایط و اوضاع موجود شده و به دنبال عوامل درونی و بیرونی حرکت خواهد کرد و محکوم انواع جبرهای اجتماعی و اقتصادی و طبیعی خواهد بود.

بنابراین حکومت قوانین گوناگون بر طبیعت و جامعه و حوادث تاریخی به معنی سلب اختیار از انسان نبوده و با وجود حکومت این قوانین و سنت‌های الهی، آدمی بر سر دوراهی‌ها و چند راهی‌ها، توانایی انتخاب دارد و گرچه هر راهی را برگزیند در خارج از حکومت همان قوانین نخواهد بود اما از میان ده‌ها بلکه صدها راه می‌تواند یکی را به اختیار خود انتخاب و در پیش گیرد و مفهوم اختیار چیزی جز این نیست.

ذکر نمونه

برخی از قوانین مربوط به طبیعت و جامعه را که انسان در چارچوب آن‌ها

حرکت می‌کند، ذکر کنید.

..... ۱ -

.....

..... ۲ -

.....

..... ۳ -

.....

هدف تربیت

هدف از تربیت در مکتب آسمانی این است که آدمی به علت برخورداری از موهبت هدایت و آشنایی با حقایق و دریافت آگاهی‌های لازم، بتواند از تحت سلطه و سیطره‌ی انواع جبرهای درونی یعنی امیال و غرایز حیوانی، و جبرهای بیرونی یعنی جبر اقتصادی، اجتماعی و تاریخی رها شده، و به صورت آگاهانه هدف واقعی زندگی خود را انتخاب و با استفاده از انواع امکانات موجود به طرف آن حرکت نموده، نه تنها محکوم و مغلوب شرایط محیطی و اجتماعی نباشد، بلکه حتی خود در ساختن محیط و جامعه نقش اصلی را برعهده بگیرد.

تأکیدی که دین بر مسئله‌ی تعلیم و تربیت و تحصیل علم و مداومت بر تفکر و عمل صالح مبتنی بر ایمان دارد، نشان‌دهنده این است که انسان در صورت برخورداری از تربیت صحیح و اصولی، می‌تواند به آزادی واقعی خود افزوده، از سلطه درون و برون آزاد گردد و به سازندگی واقعی خود و دیگران بپردازد. از این رو می‌توان گفت که تأثیر شرایط بیرونی و عوامل محیطی در شخصیت انسان نسبت معکوس با آگاهی‌های انسان دارد. انسان‌های ناآگاه خواه ناخواه چنان هستند که جامعه می‌خواهد. در صورتی که انسان‌های آگاه آن چنانند که خود می‌خواهند و بلکه می‌توان گفت: انسان‌های ناآگاه را جامعه می‌سازد، اما انسان‌های آگاه جامعه را می‌سازند.

در مکتب‌های مادی، مانند مارکسیسم، که انسان به عنوان موجودی مادی و بدون بُعد الهی و ماورای طبیعی معرفی می‌شود، تمام نیازهای انسان ریشه در نیازهای مادی دارد که در مناسبات اقتصادی و منافع اقتصادی جلوه می‌کند. بنابراین مکتب‌ها، کلیه حرکت‌ها، موضع‌گیری‌ها، افکار و رفتار آدمی تحت تأثیر یک عامل یعنی انگیزه‌ی اقتصادی قلمداد می‌شود. این بینش، ایدئولوژی، فلسفه، سیاست، هنر، اخلاق، تمدن، دین و فرهنگ را بازتابی از شرایط اقتصادی جامعه می‌داند که از خود هیچ اصالت و استقلالی ندارند. این مطلب همان مفهوم زیر بنا بودن اقتصاد است بدین معنی که نظام اقتصادی «زیربنا» و جز آن، هر چیز دیگری «روبنا» است یعنی بازتابی از زیربنا بوده و برای خود استقلال و اصالت ندارد.

بنابراین، دیدگاه هر انسانی تابع مناسبات اقتصادی حاکم بر اوست و هیچ انسانی نمی‌تواند از سیر جبری تاریخی که این مناسبات آن را پدید آورده‌اند، بیرون رود و آن را عوض کند. رفتارهای هر انسانی نیز منعکس‌کننده‌ی همین سیر جبری است. حق اعتقاد و ایدئولوژی وی نیز ساخته‌ی همین سیر جبری می‌باشد.

آثار تربیتی این دیدگاه چه می‌باشد؟ از جمله این‌که مطابق این دیدگاه، هدف تربیت چه خواهد بود؟ انسان تا چه حد در تعیین شخصیت خود نقش دارد؟ و تا چه میزان در تحولات اجتماعی پیرامون خود تأثیرگذار است؟

از آن‌جا که انسان، علاوه بر بُعد حیوانی، دارای بعد الهی و روحی است نمی‌توان گفت شخصیت وی و اعتقادات و افکار او منعکس‌کننده‌ی شرایط مادی است، بلکه باید گفت اعتقاد و ایدئولوژی انسان سرچشمه‌ی دیگری دارد که در صورت تکیه بر معیارهای صحیح، دست تحولات اقتصادی و اجتماعی به آن نمی‌رسد. به عبارت دیگر، این ایدئولوژی انسان نیست که ساخته‌ی دست شرایط اقتصادی و اجتماعی است بلکه برعکس، نقش ایدئولوژی ساختن شرایط اقتصادی و اجتماعی است مگر این‌که توهمات بی‌اساس به عنوان ایدئولوژی پذیرفته شود که در این صورت چون بر مبنای ثابت و استواری تکیه ندارد نظیر بیدی است که به هر بادی بلرزد و تغییر یابد و هر روز به رنگی درآید. در حقیقت، انسان با آگاهی و ایمان و آن‌گاه عمل خویش، که با اختیار و انتخاب انجام می‌دهد، سرنوشت خود را می‌سازد و در سرنوشت جامعه و تاریخ مؤثر واقع می‌شود. روشن است که انسان‌های هم عقیده و هم هدف، با سعی و کوشش، تأثیر فراوانی در جهت‌گیری جامعه و سیر تاریخ دارند و جامعه و تاریخ را می‌سازند و این داشتن اختیار و توانایی بر ساختن جامعه و تاریخ چنان‌که در آغاز این درس گوشزد کردیم، هرگز به معنای انکار حکومت قوانین مختلف بر جامعه و حوادث تاریخ نیست.



پرسش

- ۱- آیا قوانین و سنت‌های جهان مانع قدرت انتخاب انسان می‌شوند؟
- ۲- رابطه‌ی تربیت صحیح با جبرهای درونی و بیرونی چیست؟
- ۳- بنا بر بینش‌های مادی اعتقادات و افکار انسان تحت تأثیر چه عواملی شکل می‌گیرند؟
- ۴- نقش شرایط بیرونی در زندگی انسان چیست؟



شخصیت الهی انسان

اکنون که به ویژگی‌های انسان و اصالت و استقلال و تأثیرش در جامعه و تاریخ پی بردیم؛ و دانستیم که آدمی با انتخاب و گزینش خود بر پایه‌ی آگاهی، ایمان و عمل جهت خود را تعیین و سرنوشت خویش را رقم می‌زند، و نیز دانستیم که شخصیت واقعی انسان و خود حقیقی او تنها در رابطه با خدا قابل تعریف است، مناسب است به این سؤال پردازیم که:

شخصیت الهی انسان چگونه شکل می‌گیرد و دارای چه ویژگی‌هایی است؟

عبادت و بندگی خدا

می‌دانیم که در مکتب‌های آسمانی، عبادت و بندگی مخصوص خداوند است. به عبارت دیگر، از دیدگاه پیامبران، انسان تنها یک هدف در افق زندگانی خویش باید داشته باشد و آن رسیدن به خداست و جز آن، هیچ هدف و مقصد دیگری نمی‌تواند و نباید هدف نهایی انسان قرار گیرد. سرسپردگی در برابر خدا مستلزم روگردانی از هر هدف دیگر است. هر چیزی در صورتی که در جهت بندگی خدا و اطاعت از فرمان او باشد، شایسته‌ی توجه است. در غیر این صورت، مطرود و غیرقابل قبول است. بنابراین، بندگی خدا را پذیرفتن، مستلزم آزاد شدن از قید هدف‌های محدود و محقر است که جز انهدام شخصیت اصیل انسانی، نتیجه‌ای در بر ندارند. عبادت خداوند یعنی از تمام نقص‌ها و محدودیت‌ها و طاغوت‌ها و بت‌ها آزاد شدن. و آزادی واقعی چیزی جز این نیست. با این بیان، بندگی خدا نه تنها هیچ‌گونه حقارتی برای انسان به دنبال ندارد بلکه او را از چنگال تمام حقارت‌ها رها می‌سازد و جز کمال محض، یعنی ذات خداوندی، کسی را و هدفی را شایسته‌ی شأن او نمی‌شناسد.

تطبیق

از عبادت‌های دینی یکی را مورد بررسی قرار دهید و آثار آن عبادت را در زندگی فردی و اجتماعی خود برشمارید.

بیکار درون

تأکید بر اخلاص (خالص گردانیدن عمل برای خدا) بزرگ‌ترین پایگاه برای مبارزه با خودخواهی‌های انسان است. زیرا هر عملی که براساس خودخواهی و مظاهر گوناگون آن از قبیل جاه‌طلبی، شهرت‌پرستی، نفع‌طلبی، خودنمایی، ریا و ... انجام پذیرد، به دور از محور اخلاص بوده و مقبول درگاه الهی نیست. بنابراین، با هر کاری که انسان برای خدا انجام می‌دهد، در واقع یک قدم از خودخواهی فاصله می‌گیرد. و چون ریشه‌ی تمام مفاسد و آلودگی‌های اخلاقی در خودخواهی انسان است، لذا «اخلاص» و رعایت آن از جانب اهل ایمان، وسیله‌ی مهم و منحصر به فردی است که از شدت خودخواهی‌های انسان کاسته، او را از چنگال نفس حیوانی رها می‌سازد.

مکتب‌های بشری گرچه می‌توانند انسان را بر دشمن‌های بیرونی بشورانند اما هرگز قادر نیستند او را در برابر حیوانیت خویش برانگیزند و در عرصه‌ی مبارزه با دشمن درونی یاری دهند، اما ادیان آسمانی با تکیه بر ایمان – که در اعماق وجود انسان آشیان دارد – او را در پیکار با درون به پیروزی می‌رسانند و زمینه را برای غلبه بر دشمنان حق و انسانیت فراهم می‌آورند.

ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زان بتراندر درون
چون که وارستم زیبکار برون باز گشتم سوی پیکار درون

اعتقاد، اخلاق و عمل

با توجه به آنچه درباره‌ی شخصیت الهی انسان گفتیم، می‌توان دریافت که نوعی هماهنگی و پیوستگی میان معتقدات انسان و روحيات و اعمال او وجود دارد که هرگز نمی‌توان آن‌ها را از همدیگر جدا ساخت. تعالیم آسمانی با دقت هر چه تمام‌تر این هماهنگی را ایجاد نموده و شخصیت انسان را بر پایه‌ی ایمان به خدا قوام می‌بخشد.

بنابراین، تمامی فضایل اخلاقی از قبیل پرهیزگاری، صبر و شجاعت، فداکاری، گذشت، عدالت و... از ایمان به خدا سرچشمه گرفته و لازمه‌ی آن هستند و هرگز نمی‌توان ایمان و رذایل اخلاقی از قبیل ستم، غرور، نفاق، و بدگویی و غیره را یک‌جا جمع نمود زیرا ریشه‌ی همه‌ی این رذایل در روگردانی از خدا و غفلت از یاد اوست.

انسان هنگامی می‌تواند در جهت سازندگی شخصیت خود گام بردارد و به طرف کمال حرکت کند که این هماهنگی را میان معتقدات خود و روحيات و اعمال خویش ایجاد نماید و از هرگونه دوگانگی یا چندگانگی در شخصیت به‌شدت پرهیزد زیرا که در این صورت نتیجه‌ای جز نابودی شخصیت اصیل انسانی در میان نخواهد بود.

بنابراین، بهترین معیار برای تشخیص و ارزیابی ایمان خود و دیگران، اعمال و کردار و خصوصیات روحی و اخلاقی است. در این صورت است که ادعا از واقعیت جدا می‌گردد و مؤمنین واقعی از منافقین و فریبکاران تمیز داده می‌شوند.

یاد خدا

بزرگ‌ترین تکیه‌گاه روحی و معنوی اهل ایمان یاد خداوند است. هرچه ایمان شخص قوی‌تر

و کامل‌تر باشد، به همان اندازه توجه او به خدا نیز عمیق‌تر و کامل‌تر خواهد بود. برعکس، هرچه ایمان انسان ضعیف‌تر بوده و توجه انسان به «خود» و نفسانیات و منافع خود بیش‌تر باشد، به همان اندازه از شدت توجه قلبی به خدا کاسته می‌گردد.

آنان که در زندگی روزانه‌ی خود مدام به منافع و لذات دنیوی می‌اندیشند چگونه می‌توانند دل پریشان خود را متوجه آن خالق دل‌ها گردانند و از آثار معنوی بی‌کران آن برخوردار گردند؟ دل‌های پاک و بی‌آلایش در توجه به خدا به مواهبی دست می‌یابند که دیگران از آن محروم و حتی بی‌خبرند. یاد خدا مدام بر ایمان انسان می‌افزاید و انسان را در برابر مشکلات و در عرصه‌ی مبارزه با شهوات و نفسانیات قدرت و توانایی می‌بخشد. برای مؤمنین واقعی هیچ چیز لذت‌بخش‌تر از یاد خدا نیست. آنان در سایه‌ی توجه به خدا بر نفس سرکش خود غلبه می‌کنند و طوفان درونی خود را فرومی‌نشانند و به آرامشی عمیق، آمیخته با خشنودی و رضا می‌رسند.

یاد خدا آرام‌بخش دل‌های متلاطم، تسلی‌بخش قلب‌های رنجیده و مرهمی بر دل‌های مجروح است. خداشناسان واقعی با یاد خدا، کار و عبادت می‌کنند و وظایف فردی و اجتماعی خویش را انجام می‌دهند و تمامی مشکلات را در این‌راه تحمل می‌کنند. آری، یاد خدا و توجه به او سرمایه‌ای است که خداشناسان و موحدین از آن بهره‌ها می‌گیرند و خود را برای زندگی جاوید آماده می‌گردانند.

استخراج

با توجه به آنچه در متن آمده و براساس مطالعات خود، نتایج یاد خدا و بی‌توجهی به خدا را فهرست کنید.

عواقب بی‌توجهی به خدا	ثمرات یاد خدا
۱-.....	۱-.....
۲-.....	۲-.....
۳-.....	۳-.....
۴-.....	۴-.....
۵-.....	۵-.....
۶-.....	۶-.....



پرسش

- ۱- اطاعت و پیروی از غیرخدا را در رابطه با عبادت و اطاعت خداوند شرح دهید. در چه صورت اطاعت ما از غیرخدا پرستش و بندگی آن شمرده می‌شود؟
- ۲- پیوستگی اندیشه، عمل و اخلاق را با ذکر نمونه بیان کنید.
- ۳- برداشت خود را از دعا و نیایش بیان کرده و اثرات معنوی آن را در زندگی انسان توضیح دهید.



ارزش ایمان

یکی از مسائلی که در زندگی روزانه توجه انسان را به خود جلب می‌کند این است که بعضی افراد با وجود برخورداری از علم و آگاهی، در زندگی عملی خویش نمی‌توانند از علمی که اندوخته‌اند و آگاهی که تحصیل کرده‌اند، بهره ببرند. گویی در وجود آنان علم و عمل دو حساب جداگانه دارد. نه عمل برخوردار از علم و آگاهی است، و نه علم را کاری به عمل هست.

امروزه کیست که آگاه بر مضرات سیگار یا مشروبات الکلی و یا پر خوری و بسیاری مسائل دیگر نباشد؟ اما چه بسیارند کسانی که با وجود علم و آگاهی بر زیان‌های آن‌ها عملاً از آن‌ها پرهیز نمی‌کنند.

راستی، چرا تنها آگاهی داشتن برای عمل کردن کافی نیست؟

چه چیزی باید پشتوانه‌ی آگاهی شود تا به عمل منجر شود؟

پیش از آغاز درس، اندیشه‌ها و اعمال خود را بررسی کنید و ببینید آیا برای شما اتفاق افتاده که خوب بودن یک کار یا برنامه را قبول کرده باشید، اما در پی انجام آن نرفته باشید؟

علت آن را در چه می‌دانید؟

وقتی انسان با حقیقتی آشنا شده و به آن علم حاصل می‌کند، این علم با انواع گرایش‌ها و تمایلات موجود در درون او برخورد پیدا می‌کند. اگر گرایش‌های حاکم در خلاف جهت نتایج و لوازم آن علم باشد، نفس آدمی آن حقیقت را پس زده و حاضر به تسلیم در برابر آن نمی‌شود. به تعبیر دیگر، دل در برابر آن حقیقت تمکین نمی‌کند به خصوص اگر این گرایش‌ها به مرور زمان تبدیل به ملکه‌ی نفسانی شده باشند. در این صورت است که شخص حاضر به تسلیم در برابر آن علم و التزام به لوازم مربوطه‌اش نمی‌شود. اما اگر بعد از آشنایی با یک حقیقت، شخص به انجام و تکرار اعمالی مناسب با آن علم بپردازد و اعمال مخالف با نتایج آن علم را ترک گوید، در این صورت بتدریج گرایش‌های مناسب با آن علم در زمینه‌ی روحی انسان تقویت یافته و بر گرایش‌های مخالف غلبه پیدا می‌کند. در این صورت است که آن علم به «ایمان» تبدیل می‌شود. یعنی به جهت آماده شدن جو روانی مساعد با آن علم، نفس به آن حقیقت تمکین می‌کند ملتزم به لوازم آن می‌شود. در این صورت است که گفته می‌شود آن حقیقت داخل در دل انسان شد. از این جا می‌توان به نقش گرایش‌ها و به خصوص ملکات اخلاقی در پیدایش و تقویت یا تضعیف و انهدام «ایمان» پی برد.

حقیقت ایمان

از آن چه گفته شد می‌توان دریافت که جایگاه علم، ذهن انسان است حال آن که جایگاه ایمان «دل» اوست. ایمان آن حالت تسلیم و باور قلبی است که شوق به سوی عمل را در انسان پدید می‌آورد و او را به سوی عمل برمی‌انگیزاند.

فرق است بین باور ذهنی و ایمان قلبی. آنان که فقط با شعور ظاهری و اندیشه‌ی خود خدا را پذیرفته‌اند و به علت وجود حائل‌هایی نتوانسته‌اند این اعتقاد را از سطح شعور ظاهری به اعماق روح و شعور باطنی خود برسانند، اینان گرچه عقلاً خداشناسند، اما دل آن‌ها هنوز به باور حقیقی نرسیده

و به همین جهت در عمل نیز ناتوانند. و لذا هرگز نباید با مشاهده‌ی دوگانگی بین اعتقاد و عمل در اشخاص، در اصل آن اعتقاد و درست بودن آن تردید رواداشت بلکه باید فراموش نکرد که وقتی آن عقیده به صورت ایمان حقیقی درآمد، یقیناً منشأ عمل نیز خواهد شد. به عبارت دیگر، شکاف بین عقیده و عمل در این مورد، ناشی از ضعف ایمان و تبدیل نشدن عقیده‌ی ذهنی به باور قلبی و ایمان حقیقی است نه نشانگر غلط بودن اصل عقیده، و این نکته‌ی بسیار مهمی است که توجه نداشتن به آن، سبب گمراهی بسیاری از ساده‌اندیشان و سرگردانی آنان می‌شود.

کدام ایمان؟

اکنون باید پرسید این کدام ایمان است که می‌تواند در تاروپود وجود انسان نفوذ کرده و جاذبه‌ای نامتناهی در درون او ایجاد کند و به آدمی قدرتی سرشار بخشد و در او تحوّلی عظیم به وجود آورد؟ روشن است چیزی که به آن ایمان می‌آوریم، هرچه با عظمت‌تر باشد، ایمان به آن نیز از قدرت و نیروی بیشتری برخوردار خواهد بود. هرهدفی غیر از خدا، به علت محدود بودنش دارای جاذبه‌ای محدود است و نمی‌تواند روح کمال‌جوی انسان را برای همیشه قانع و راضی گرداند. به همین علت به‌زودی به دست فراموشی سپرده می‌شود یا قدرت و نیروی خود را در درون انسان به‌تدریج از دست می‌دهد. اما خداوند که سرچشمه‌ی هستی و کمال بی‌انتهاست و از هر محدودیتی به‌دور است، ایمان به او با نفوذ در تاروپود وجود آدمی، چنان جاذبه‌ای در اعماق دل انسان ایجاد می‌نماید که با هیچ نیروی دیگری قابل مقایسه نیست.

با یک نگاه منصفانه می‌توان دریافت که بین ایمان به خداوند و ایمان به هرچیز دیگر، تفاوت از زمین تا آسمان است. گرچه ایمان به چیزهای دیگر نیز در حد خود می‌تواند حرکت‌آفرین و نیروزا باشد، اما تنها ایمان مذهبی است که در تاروپود روح و درون دل ما نفوذ می‌کند و سرچشمه‌ی قدرت و جاذبه پایان‌ناپذیر می‌شود. آن‌جا که پای ایمان مذهبی در میان است، فداکاری‌ها، بخشش‌ها، ایثارها و از خودگذشتگی‌ها براساس آرامش واقعی و رضای دل است اما در ایمان غیرمذهبی، این بخشش‌ها و فداکاری‌ها، یا غالباً بر پایه‌ی انواع عقده‌های روانی و فشارهای روحی است و یا تنها به اقتضای وجدان و عواطف بشری و بدون دخالت و تأثیر ایمان است که در این صورت، ریشه‌ی استوار و محکمی ندارد.

ایمان مذهبی، همواره با نوعی محبت، عشق و عرفان همراه است و به همین علت، در طول تاریخ، سرچشمه‌ی عالی‌ترین تجلیات انسانی و جلوه‌های ملکوتی حیات بشری بوده است. تاریخ ادیان

سرشار از این حماسه‌های بزرگ و شگفت بوده و هست. حماسه‌هایی که تاریخ نظیر آن‌ها را از لحاظ شکوه و عظمت و معنویت در هیچ جای دیگر سراغ ندارد.

راه‌های پیدایش و پرورش ایمان

حال باید دید که چگونه باور ذهنی انسان به‌صورت ایمان قلبی درمی‌آید و چه موانعی در درون آدمی وجود دارند که نمی‌گذارند باورهای ذهنی از سطح شعور ظاهری به اعماق روح و دل انسان نفوذ یافته و به‌صورت یک باور قلبی (ایمان) درآید تا سرچشمه‌ی عمل نیز قرار گیرد.

می‌دانیم که آدمی علاوه بر استعدادهای عالیه‌ی روحی، برای حفظ و ادامه‌ی حیات یک عده امیال غریزی و نفسانی نیز دارد که بدون آن‌ها ادامه‌ی حیات امکان‌پذیر نیست. اما اگر گرایش‌های نفسانی و تمایلات حیوانی از مرز اعتدال و از حد طبیعی فراتر روند، گویی هم‌چون حائلی بین عقل و دل آدمی قرار می‌گیرند و مانع از تأثیر و نفوذ آگاهی‌های موجود در عرصه‌ی اندیشه به روح و دل می‌شوند و این گرایش‌ها، هم‌چون پرده‌ای بر روی قلب آدمی قرار گرفته و سد نفوذناپذیری در برابر حقایق ایجاد می‌نمایند، و اگر این حجاب‌ها و مانع‌ها برداشته شوند، دیگر فاصله‌ای بین علم و ایمان و عمل باقی نمی‌ماند. راه برداشتن این حجاب‌ها و موانع، تهذیب نفس است.

علاوه بر این، هرچه انسان در جهت افزایش آگاهی‌های خود گام برمی‌دارد، مستقیماً در افزایش ایمان و معرفت قلبی او نیز مؤثر می‌افتد و در عمل و رفتار او نیز ظاهر می‌شود. از این‌روست که در تعالیم آسمانی، علاوه بر تهذیب نفس، بر تعلیم که شامل یادگیری حقایق و افزایش آگاهی‌های فکری است، تأکید فراوان شده است.

پس از پیدایش ایمان اولیه، هر اندازه شخص به اعمال مناسب با ایمان بیشتر مبادرت بورزد و ملکات اخلاقی مناسب با آن را در دل خود پرورش دهد و گرایش‌ها و تمایلات مخالف با ایمان را سرکوب نماید، و در یک کلام، ملتزم به لوازم ایمان گردد، به همان اندازه ایمان در کانون دل او رسوخ بیشتری یافته و از عمق و قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. بنابراین، هر عمل شایسته‌ای که به اقتضای ایمان انجام می‌پذیرد و هر صفت زشت و ناپسندی که از درون انسان ریشه‌کن می‌شود آتش ایمان در درون انسان شعله‌ورتر شده و خانه‌ی دل را به نور خود روشن می‌گرداند و بدین ترتیب انسان در مراتب کمال بالاتر رفته و به درک حقایق والاتری نائل می‌شود.

بنابراین، اعمال و حتی نیات انسان در رشد و پرورش ایمان و یا تضعیف و انهدام آن تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد به‌خصوص اگر این اعمال و نیات در سایه‌ی تکرار تبدیل به ملکه شده و در نفس

رسوخ یابند تأثیرشان به حد کمال می‌رسد زیرا صفات و خصایصی که در نفس انسان مستقر شده و در عمق دل رسوخ یافته‌اند همواره دل را در جهت مناسب خود سوق داده و اراده‌ی انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. اگر این تأثیرات جنبه‌ی معنوی و الهی داشته و دل را در جهت رحمانی سوق دهد، زمینه برای رشد و تکامل ایمان فراهم می‌شود و اگر جنبه‌ی نفسانی و شیطانی داشته و آثار سوء خودخواهی‌ها و آلودگی‌ها را در دل القا نماید، عرصه برای ایمان و معنویات تنگ شده موجب تنزل و حتی سقوط معنوی انسان می‌شود.

برداشت

درباره‌ی آنچه در این قسمت گفته شد، بیندیشید و راه‌های پیدایش و پرورش ایمان را بنویسید.

ارزشمندی عمل به ایمان

در بینش الهی ارزش و اعتبار عمل وابسته به ایمان است، نه برعکس. هر عملی هر قدر هم که در ظاهر نیک و شایسته دیده شود، اگر از ایمانی خالص سرچشمه نگیرد و به خاطر چیزی جز رضای خدا صورت پذیرد، ارزنده نیست. و اصولاً چنین عملی از نظر دین آسمانی عمل صالح شناخته نمی‌شود. عمل در واقع وقتی صالح و شایسته است که متکی بر ایمان خالص باشد. اگر چه ممکن نیست ایمان بدون آثار عملی باشد، و هر قدر ایمان قوی‌تر و کامل‌تر باشد، موفقیت انسان در عمل نیز بیشتر است. این که اصالت به عمل داده شود و ایمان مستقلاً در نظر نیاید، از یک بینش ماده‌گرایانه و ظاهر بینانه که سعادت و کمال انسان را تنها در بهبود وضع ظاهری و مادی زندگی او می‌داند، سرچشمه می‌گیرد. در صورتی که در بینش الهی هدف از آفرینش انسان این نیست که چند صباحی در این عالم مادی به عیش و نوش بپردازد و از رفاه و آسایش ظاهری برخوردار گردد، و سپس ترک این دنیای مادی کند و حیات و سرنوشت او را فردایی نباشد. گرچه در بینش مذهبی بهبود وضع ظاهری زندگی انسان مورد غفلت نیست، اما هرگز به تنهایی هدف به‌شمار نمی‌آید، و برای تأمین کمال روحی و معنوی انسان وسیله‌ای بیش نیست. تأمین رفاه و بهبود شرایط زندگی مادی از آن جهت در تعالیم آسمانی اهمیت دارد که زمینه‌ی مساعدی برای رشد و اعتلای شخصیت انسان باشد.

بدین ترتیب اصالت و استقلال از آن حیات معنوی و کمال روحی انسان است تا از این طریق آمادگی لازم را برای حیات ابدی در جوار رحمت الهی تحصیل کند و به سعادت جاودانی برسد. و لذا

ایمان به خدا نیز که خود کیفیتی معنوی و درونی داشته و اتصال قلبی انسان به مبدأ هستی است، خود به تنهایی اصالت و ارزش دارد گرچه ایمان همواره آثار عملی خود را به دنبال دارد. از آن چه گفتیم نتیجه می‌گیریم که ایمان ارزش خود را از عمل به دست نمی‌آورد بلکه این عمل است که ارزش و اعتبار خود را از ایمان به خدا تحصیل می‌کند یعنی در صورتی که عمل انسان متکی بر ایمان خالص و نیت پاک باشد، ارج و شایستگی پیدا می‌کند و عمل صالح تلقی می‌شود.



پرسش

- ۱- آیا تنها آگاهی برای عمل کافی است؟ یا واقعیت دیگری نیز لازم است. آن را توضیح دهید.
- ۲- ایمان و اعتقاد اصیل و سازنده کدام است؟ و چرا؟
- ۳- آیا ایمان بدون عمل، ایمان واقعی است؟
- ۴- حایل‌هایی که مانع تبدیل علم به ایمان می‌شوند، کدامند؟
- ۵- آیا ارزشمندی ایمان به عمل است یا عمل به ایمان؟

پژوهش

به متون ادبی و دیوان اشعار شاعران کشورمان مراجعه کنید و یکی از اشعار زیبایی را که گویای رابطه‌ی ایمانی شاعر با خداست، انتخاب نمایید و در کلاس بخوانید.

بخش دوم

حیات بعد از مرگ



یکی از مسائلی که مدام توجه انسان را جلب و او را به خود مشغول می‌دارد، سرنوشت او در جهان بعد از مرگ است. این مسئله وقتی به آدمی رخ می‌نماید، با خود سؤال‌های بنیادی و اساسی را به دنبال می‌آورد. راستی هنگامی که انسان چشم از این سرای فرومی‌بندد و طومار زندگی چندین ساله‌اش در این جهان بسته می‌شود، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟ خدای حکیم چه برنامه‌ای برای انسان پیش‌بینی کرده است؟



دو نگاه به آینده‌ی انسان

درباره‌ی وضعیت انسان پس از مرگ، سؤال‌های متعددی مطرح است؛
مهم‌ترین سؤال این است که:
آیا انسان، پس از مرگ، یکباره نیست و نابود شده یا به صورت دیگری حیات
خود را ادامه می‌دهد؟
در این درس به بررسی این سؤال می‌پردازیم و پاسخ مناسب را جست‌وجو
می‌کنیم.
در پاسخ این سؤال، دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه پوچ‌پنداری مادیون و
دیدگاه هدفمند مکاتب الهی.

پوچ پنداری

پاسخی که مکتب‌های مادی و الحادی به این سؤالات می‌دهند این است که حیات آدمی محصول تصادف کور مادی است که در نتیجه‌ی ترکیب مشتئی عناصر مادی به‌وجود آمده و در پیدایش آن هیچ‌گونه حکمت یا شعوری دخالت نداشته است. انسان به حکم تصادف، چندروزی بر روی این کره‌ی خاکی ظاهر گشته و سپس راهی دیار فنا و نابودی می‌گردد. از این‌رو زندگانی او پدیده‌ای عبث و بیهوده است که هیچ هدفی برای آن نمی‌توان قائل شد. خود اوست که در این جهان بی‌هدف باید برای خود «هدفی» بسازد و «قرارداد» نماید. وگرنه حیات او را نه هدفی است و نه مقصدی، زیرا که اصولاً قافله‌ی هستی را سرمنزلی نیست و گردش روزگار جز سرگشتگی، سرنوشت دیگری ندارد. هرچه هست تصادف است و بی‌هدفی و سرگشتگی و طبیعی است که در چنین جهان بی‌هدف، نمی‌توان برای انسان و حیات او سخن از هدف یا معنی به میان آورد و یا هدف معینی را به کسی تحمیل نمود.



نگاه پوچ‌گرایی به آینده‌ی انسان را بررسی کنید و نتایج آن در روحیه و زندگی انسان را مشخص نمایید.

- ۱-.....
- ۲-.....
- ۳-.....

هدفمندی

پاسخ دیگر، پاسخی است که در مکتب آسمانی وجود دارد و آن، مبتنی بر دخالت شعور و حکمت در آفرینش جهان و انسان است. در بینش الهی که بر اساس اعتقاد به خداوند حکیم استوار است، نه تنها انسان بلکه هیچ جزئی از اجزای دستگاه آفرینش عبث و بیهوده نیست. زیرا که نظام حاکم بر جهان، نظامی است متکی بر علم و حکمت بیکران خداوندی، و لذا هیچ امری در دستگاه آفرینش بدون حساب و کتاب نیست.

سرمنزل جهان

با توجه به اصل توحید که اساسی‌ترین رکن بینش دینی را تشکیل می‌دهد، تردیدی نمی‌ماند که از خداوند حکیم کار عبث و بیهوده سرنمی‌زند و مطابق اصل «هدایت عمومی»، جهان و حیات انسانی را نیز به‌طور قطع هدف و مقصدی است که منظور از آفرینش رسیدن به چنان سرمنزلی است. اما آیا سرمنزل حیات انسان می‌تواند در این دنیای مادی و زودگذر باشد؟ پاسخ منفی است؛ او نه برای این دنیای گذرا بلکه برای عالمی پایدار خلق شده و این جهان برای او گذرگاهی بیش نیست.

بررسی

نتایج و ثمرات این دیدگاه را بررسی کنید و ببینید که چه تأثیری بر فکر و روحیه انسان دارد.

- ۱-.....
- ۲-.....
- ۳-.....

ایمان به معاد و نقش آن در زندگی انسان

پیامبران الهی بعد از دعوت انسان به سوی توحید و خداپرستی، مهم‌ترین مطلبی را که تعلیم نموده‌اند، وجود جهان بعد از مرگ است که بازگشت همگان به آن عالم است. از افق تعالیم آسمانی، انسان بر طبق یک نقشه‌ی دقیق و براساس حکمت و رحمت بی‌انتهای الهی به دنیا آمده و زندگانی او را هدفی بس با عظمت است که باید در جریان زندگی دنیوی، از کلیه‌ی امکانات موجود در جهت رسیدن به چنان مقصد والایی استفاده نماید و آمادگی لازم برای زندگی جاوید در سایه رحمت الهی را به دست آورد.

اعتقاد به اصل معاد و حیات ابدی، به علت ارزش و اهمیت بی‌نظیر و تأثیر عمیقی که در نظام فکری و زندگی عملی انسان برجای می‌گذارد، یکی از مهم‌ترین ارکان بینش دینی را تشکیل می‌دهد و به همین جهت، پیشوایان آسمانی از هر فرصتی برای معرفی اهمیت آن به پیروان خود سود جستند.

اعتقاد به اصل معاد تحولی عظیم در فکر و روح انسان ایجاد می‌کند. دامنه‌ی اندیشه‌ی او را از سطح ظواهر فراتر برده و تا به سرحد ابدیت و بی‌نهایت می‌گستراند. او را با ارزش‌های متعالی و معیارهای برتری که به زندگی انسان معنی و قداست می‌بخشند، آشنا می‌گرداند و به یکباره تصویر حیات را در نظر او دگرگون ساخته و با واقعیت بس با عظمتی مأنوس می‌گرداند.

حضور در دادگاه عدل الهی

انبیاء با قاطعیت از وقوع قیامت و بازگشت انسان‌ها به پیشگاه عدل الهی خبر داده‌اند و نه تنها آن را وعده‌ای تخلف‌ناپذیر از جانب خداوند معرفی کرده‌اند، بلکه آن را امر قریب‌الوقوعی دانسته‌اند که هر کس به زودی آن را دریافته و در پای حساب و در محکمه عدل پروردگاری خود را همراه با تمامی اعمال حاضر خواهد یافت. روزی که نه انسان از عمل خویش فرار تواند کرد و نه پناهگاهی جز خدا تواند داشت. از این‌رو مؤمنین و موحدین واقعی در زندگی این جهانی خویش همواره خود را در حضور خدا دیده و هرگز نمی‌توانند خویشان را از احساس مسئولیت در پیشگاه خداوندی معاف دانند، بلکه در هر لحظه‌ای خود را در محکمه‌ی الهی از بابت وظایف و تکالیفی که برعهده دارند مورد سؤال می‌بینند.

آری، در بینش الهی، سرانجام هرکسی در دادگاه عدل خداوندی به محاکمه باز ایستد و حساب کرده‌های خویش را پس دهد. در چنان روزی نه کسی را یارای پوشاندن حقایق باشد، و نه کسی را توانایی کمک رساندن به دیگری باشد. در چنان مرحله‌ای تمامی پوشیده‌ها آشکار گردد، و هر کس اعمال خود را حاضر و آماده ببیند. روزی که عذرها پذیرفته نشود و نه دلیل تراشی‌ها و منطق‌سازی‌های رایج در این عالم برای فرار از زیر بار مسئولیت‌ها، مفید افتد. زیرا که انسان خود به حقیقت مطلب آگاه است، و قاضی کسی است که بر رازهای درونی آگاه و داناست، و هیچ عملی از اعمال انسان ولو بسیار کوچک هم باشد، از محاسبه او بیرون نیست.

مسئولیت در پیشگاه خداوندی

با چنین ایمان و اعتقادی است که «مسئولیت» مفهومی حقیقی و بدور از معیارهای قراردادی پیدا می‌کند تا آن‌جا که هیچ عقل سلیم و دل‌آگاهی نمی‌تواند خود را از عواقب بی‌اعتنایی به آن در امان بداند. چنین باور داشتنی است که فرد را در تمام مراحل زندگی «خود حساب» و مسئولیت‌شناس بار می‌آورد و از بی‌قیدی نسبت به وظایف و تکالیف رها می‌سازد.

آنچه تاریخ گواهی می‌دهد این است که هر زمان جنایت و خیانتی در حق بشریت صورت گرفته پای حامیان دروغین انسانیت، آن‌ها که خود را عملاً در پیشگاه هیچ قاضی مسئول نمی‌شناسند، در میان بوده است. آیا این همه جنایاتی که در زمان حاضر در گوشه و کنار دنیا واقع می‌شود، این همه خون‌هایی که بناحق هر روز و هر لحظه بر زمین ریخته می‌شود، به دست چه کسانی صورت می‌گیرد؟ مگر نه این است که همه‌ی این ظلم و جورها توسط مدعیان حقوق بشر، آنان که خود را در قبال بشریت و برای حفظ و نگهداری حقوق انسان‌ها مسئول می‌شناسند، یا توسط مدعیان حمایت از محرومان و زحمتکشان، آنان که خود را در برابر تاریخ مسئول می‌دانند، صورت می‌پذیرد؟ این چگونه احساس مسئولیتی است که به یاری آن می‌توان هر ستمی را روا داشت و هر جنایتی را توجیه کرد؟

آیا این تجربیات تلخ بار دیگر این حقیقت را تأیید نمی‌نمایند که در خارج از موازین دین الهی، مسئولیت امری است قراردادی که به هر بهانه‌ای نمی‌توان از زیر بار آن شانه خالی کرد؟ و در مواقع لزوم، هر عملی را هر قدر هم زشت و جنایت بار باشد، توجیه نمود و آن را عملی شایسته در انتظار عمومی جلوه‌گر ساخت؟

اما در مکتب آسمانی براساس ایمان به خدا و روز حساب، تعیین ارزش‌ها و مسئولیت‌ها هرگز بر عهده‌ی انسان‌ها واگذار نگردیده است تا خواسته‌های نفسانی خود را لباس ارزش‌های اخلاقی ببوشانند و به نام اخلاق به جنگ اخلاق روند و عملاً تمام معیارهای انسانی را به ویرانی کشند. مگر در جهان امروزی و در عرصه‌ی روابط بین‌المللی که انسان متمدن و دانشمند امروزی بنیانگذار اخلاق و نظام‌های ارزشی آن است، عملاً از انسانیت چه چیز بر جای مانده است؟

بررسی

اگر کسی خود را معتقد به توحید و معاد بداند، اما به انسان‌ها ستم کند
و ارزش‌های اخلاقی را نادیده بگیرد، درباره‌ی شخصیت او چه می‌گویید و او را
چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شکست‌ناپذیری در راه حق

در بینش مبتنی بر مبدأ و معاد، آنچه محرک انسان در راه ایثار و فداکاری است، جز احساس مسئولیت در پیشگاه خداوندی نیست و از این‌رو شکست یا پیروزی نیز تنها مفهوم مادی و ظاهری

ندارد تا در صورت شکست ظاهری، یأس و نومیدی بر دل‌های مبارزان چیره گردد و مانع حرکت آن‌ها در مسیر مبارزه گردد. بلکه عمل به وظیفه‌ی الهی در هر شرایطی مبارزان راه حق را به میدان مبارزه کشانده و در هیچ حالی نمی‌توانند از انجام تکالیف خویش سر باز زنند.

در طرز تفکر مادی رسیدن به هدف نهایی در هر اقدام و مبارزه برای شخص، قطعی نیست ولی در بینش الهی قطعی و حتمی است اگرچه از رسیدن به هدف ظاهری باز ماند. زیرا که می‌داند هدف واقعی و نهایی او در جهان ابدی و در جوار قرب الهی است و به زودی در عالم آخرت نتیجه‌ی اعمال خالصانه و مبارزات صادقانه خویش را خواهد دید.

خداپرستانی که دل در گرو پرستش خدا دارند و یاد آخرت بر قلوب آنان نشاط و شادمانی می‌بخشد، در اوج گرفتاری‌ها و ناملایمات، چشم به رحمت الهی می‌دوزند و یقین دارند که این شداثه وسیله‌ی تصفیه‌ی روحی آن‌ها و موجب جلب رحمت پروردگارشان است.

پیامبران آزمایش انسان را از سنت‌های الهی شمرده و کسی را از این آزمایش الهی معاف ندانسته‌اند. آزمایش خداوندی وسیله‌ایست برای شکوفایی استعداد‌های نهفته‌ی انسان و پرورش بُعد ملکوتی وجود او. آنان که در زندگانی این جهانی خود، با تحمل انواع مشکلات و رنج‌ها، از این آزمایش‌های خدایی روسفید و پیروز بیرون آیند، به بارگاه خداوند راه می‌یابند و به سعادت جاودانی نائل می‌شوند. از این رو، استقامت در برابر شداثه و حفظ حدود و حریم حق و توجه به خدا و یاد آخرت، شیوه‌ی مردان و زنانی است که دلی آکنده از ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند. انبیاء که محبوب‌ترین بندگان خداوندند، بیش از دیگران مواجه با مصائب و مشکلات بودند و به سبب استقامت و صبری که از خود نشان دادند به درجات والای کمال و قرب الهی راه یافتند.

تردیدی نیست که سعادت حقیقی انسان وابسته به حیات جاودانی اوست نه زندگانی چند روزه‌اش در این سرای پر از رنج و بلا که هر نویسی، نیشی به همراه دارد و هر لذتی، آلمی. لذات و کامیابی‌های این جهان همه در گذرند. آن‌چه بر جای می‌ماند و فنا نمی‌پذیرد، بهره‌های معنوی است که از این رهگذر نصیب انسان می‌گردد و زندگانی ابدی او را که منسوب به عالم ملکوت است، می‌سازد.

آنان که رسیدن به رحمت پروردگار را در جهان ابدی (که از رنج‌ها و محدودیت‌های این عالم در آن‌جا خبری نیست) هدف خویش قرار داده‌اند، نیک می‌دانند که رسیدن به چنان مقصد بس با عظمت، مستلزم سعی و مجاهدت فراوان و استقبال از مشکلات زیادی است که در جریان این مسیر پیش می‌آید. زیرا که هرچه مقصد بزرگ‌تر و با عظمت‌تر باشد، رسیدن به آن نیز سعی و صبر بیش‌تری را طلب می‌کند. اما مؤمنین را از این مشکلات چه باک که آنان سودای دیگری در سر و شوق دیگری

در دل دارند.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مُغیلان غم مخور
آری، ایمان واقعی به رستاخیز، انسان‌های مقاوم و پایداری می‌سازد که بر عیش کودکانه‌ی
دنیاپرستان لبخند تمسخر می‌زنند و از هیچ مشکلی هراس به دل راه نمی‌دهند و دل در گرو هیچ هدف
محقری نمی‌سپارند. چرا که عرصه‌ی روح آن‌ها به علت پیوستن به ابدیت چنان فراخ گشته است که
هدف‌های خرد و ناچیز در آن جایی برای خودنمایی پیدا نمی‌کنند.



پرسش

- ۱- چرا اعتقاد به اصل معاد لازمه‌ی جهان‌بینی الهی است؟
- ۲- راز توجه بسیار زیاد انبیاء به معاد چیست؟
- ۳- آیا مسئله‌ی معاد و حیات اخروی تاکنون توجه شما را به خود جلب کرده و درباره‌ی آن اندیشیده‌اید یا نه؟ آیا به نظر شما می‌توان از کنار این مسئله بی‌اعتنا گذشت؟ چرا؟
- ۴- چرا سر منزل نهایی انسان نمی‌تواند در این دنیا باشد؟
- ۵- پشتوانه‌ی مسئولیت در مکتب دین چیست؟
- ۶- اختلاف اساسی بین دو نظریه‌ی الهی و مادی در زمینه‌ی شکست و پیروزی چیست؟
- ۷- مفهوم آزمایش انسان در این دنیا چیست و چه هدفی دارد؟

پژوهش

زندگی پیامبر خود را مطالعه کنید و نمونه‌هایی از شکست‌ناپذیری و استقامت
ایشان در راه حق را یادداشت کنید و در کلاس درس ارائه نمایید.



در آستانه‌ی ابدیت

پیامبران الهی بعد از این‌که با ارائه‌ی معجزات، حجت را بر مردم تمام کرده و صدق گفتار و دعوت خود را اثبات نمودند، با معرفی حیات ابدی، افق وسیع و پایان‌ناپذیر در برابر دیدگان انسان‌ها گشودند و در هر فرصتی آن‌ها را متوجه عالم آخرت کرده و از محبوس ماندن در چاه تاریک طبیعت باز داشته‌اند. آنان از حیات وسیع‌تر و گسترده‌تری در ورای این جهان خبر داده و ارزش و اهمیت وصف‌ناپذیر زندگانی در جوار قرب ربوبی را معرفی نموده‌اند.

توجه به حیات جاودان پس از مرگ چه تأثیری بر زندگی ما می‌گذارد؟
اگر کسی به این حیات توجه نکند، چه عواقبی برای او به دنبال می‌آورد؟

میل به جاودانگی

بدون تردید یکی از اصیل ترین کشش های فطری در انسان میل به جاودانگی است. آدمی به طور طبیعی از فنا و نیستی می‌گریزد و از مرگی که او را فانی گرداند وحشت دارد. آنان که مرگ را به منزله‌ی تباهی انسان می‌دانند، سخت از آن هراس دارند و آن را تلخ‌ترین واقعیت حیات انسان می‌شناسند. انتقاداتی که عده‌ای از نویسندگان و شعرا از نظام مرگ و زندگی کرده‌اند، همگی نشانگر هراس و نگرانی آن‌ها از مرگ و تلخی آن در ذائقه‌ی دل آنان است.

نگرانی از مرگ زائیده‌ی میل به جاودانگی است و از آن جایی که در نظام طبیعت هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، می‌توان این میل و کشش را دلیلی بر بقای بشر پس از مرگ دانست. هر میلی که در انسان وجود دارد پاسخ‌گویی در عالم خارج دارد و بین عالم درون و جهان بیرون هماهنگی کامل هست. مثلاً اگر در درون خود احساس تشنگی و گرسنگی می‌کنیم، در مقابل در جهان خارج آب و غذا وجود دارد. اگر انسان دارای زندگانی محدود بود و به ابدیت تعلق نداشت، میل به جاودانگی نیز در او وجود نمی‌داشت. این میل بازتاب واقعیت جاودانی انسان است و این میل فطری جز در جهان بینی مذهبی که برای انسان نوید زندگانی جاوید می‌دهد، ارضا نمی‌شود.



با توجه به این که میل به جاودانگی در درون هر انسانی هست، اگر کسی فکر کند که بعد از مرگ، فانی و نابود می‌شود، این فکر چه تأثیری بر رفتار او خواهد گذاشت؟

مرگ از دیدگاه دین آسمانی

برخلاف بینش‌های الحادی (منکر خدا) که مرگ را پایان زندگی انسان می‌دانند، از دیدگاه تعالیم دینی، با مرگ نه تنها زندگی انسان خاتمه نمی‌پذیرد، بلکه انسان بدین وسیله گام در حیات نوینی می‌گذارد که از لحاظ وسعت و عظمت با حیات دنیوی او قابل مقایسه نیست.

آنان که این بینش را پذیرفته‌و به آن ایمان آورده‌اند، برای رسیدن به آن حیات وسیع و عظیم خود را آماده کرده‌اند. آنان عمری را با انواع کارهای خیر در انتظار روزی به‌سر آورده‌اند که وعده‌ی حق تحقق یابد و پرده‌ی طبیعت فرو افتد و از محدودیت‌ها و تنگناهای این جهان مادی نجات یابند و گام در

عالم ابدی گذارند. آنان می دانند که با مرگ نه تنها دفتر زندگی انسان بسته نمی شود، بلکه حیات دیگری را آغاز می کنند که این دنیا با تمام نعمت ها و امتیازاتش در برابر عظمت و شکوه آن بسان قطره ای است در برابر دریا! پیامبران فرموده اند: «ای انسان ها! شما برای بقا خلق شده اید نه برای نابودی و فنا، و با مرگ تنها از عالمی به عالم دیگر منتقل می شوید.»

از این رو، شاگردان مکتب وحی که تنها مرگ را ناگوار نمی دانند، بلکه در نظر آنان مرگ واقعیت با عظمتی است که آن ها را از زندان طبیعت و محدودیت های جهان حس و رنگ رها ساخته و در عالم ملکوت به جوار رحمت حق می رساند که عظمت و شکوه آن هرگز در قالب الفاظ نمی گنجد.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست بامید سر کویش پر و بالی بززم

حیات دنیایی : موهبت بزرگ

دلپذیری یاد مرگ برای اهل ایمان هرگز بدان معنی نیست که آن ها برای حیات خویش ارزش قائل نیستند و احياناً در حفظ آن کوتاهی می کنند. بلکه برعکس، از نظر تعالیم آسمانی اولین نعمتی که از جانب خدا به انسان داده شده است، نعمت «حیات» است و کوچک ترین سهل انگاری در نگهداری آن موجب مسئولیت در پیشگاه خداوندی است.

دوران محدود عمر تنها فرصتی است که انسان به علت دارا بودن موهبت اختیار می تواند در جهت تحصیل کمالات و رسیدن به مقام قرب او از آن سود جوید و لذا هر لحظه از لحظات عمر برای اهل ایمان ارزشی مافوق تصور دارد زیرا که وقتی با مرگ بساط اختیار برچیده می شود، دیگر انسان قادر به عمل و انجام تکلیف نبوده و در صورت فوت فرصت، به هیچ قیمتی نمی تواند آن را باز ستاند. کسی که به توفیق خداوندی قدم در راه حقیقت و هدایت نهاده و عظمت و اهمیت مقصد آفرینش را تا حدی دریافته است، از هر فرصتی ولو اندک برای نزدیک تر شدن به هدف استفاده می کند زیرا که می داند اگر لحظه ای از عمرش به بطلت بگذرد یا مقدار اندکی از نیروی او به هدر رود، به همان اندازه رسیدنش به هدف به تأخیر افتاده و از این بابت مسئولیتی بزرگ بر دوش گرفته است.

انسان ظاهرین ارزش وقت را به ارزش طلا سنجیده و وقت را طلا می نامد. اما در نظر اهل ایمان، ارزش وقت را با هیچ معیاری نتوان سنجید. زیرا که اگر طلا از دست رود امکان تحصیل مجدد آن هست ولی اگر سرمایه عمر از کف بیرون رود با هیچ وسیله ای نتوان آن را دیگر باره به دست آورد. و

لذا اگر به رایگان، و بی آن که توشه‌ای برای حیات ابدی برگرفته شود، پایان پذیرد، در این صورت چه حسرت‌ها و ظلمت‌ها که به دنبال خواهد داشت.

دست حسرت‌گزی از یک درمت فوت شود هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست بنابراین، عمری که در خارج از محور حق سپری شود نه تنها سعادت‌ی برای صاحبش به همراه ندارد، بلکه بزرگ‌ترین نکبت‌ها را در حیات جاودانی با خود به همراه خواهد داشت.

نکو گفت لقمان که نا زیستن به از سال‌ها بر خطا زیستن
هم از بامدادان دَر کلبه بست به از سود و سرمایه دادن زدست

بررسی

با توجه به نکات فوق، بررسی کنید که چرا ادیان الهی نه تنها یاد مرگ را بد
نشمردند، بلکه بدان سفارش هم کرده‌اند.
سه مورد از اثرات مثبت آن را تبیین کنید.

ویژگی‌های حیات در عالم بعد از مرگ

بر اساس تعالیم آسمانی، هنگام مرگ تمام حقیقت و شخصیت انسان که همانا «روح» اوست، بی‌کم و کاست از جانب مأموران الهی دریافت می‌شود و هیچ‌گونه فنا و نیستی بر شخصیت او راه پیدا نمی‌کند. آن چه متلاشی می‌شود بدن انسان است و روح که حقیقت انسان است، چون از سنخ ماده نمی‌باشد، از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند.^۱

هنگام مرگ انسان چشم به عالمی می‌گشاید و به درک حقایقی نائل می‌شود که چه بسا عمری از آن غفلت داشته است. گویی از خواب سنگین چندین ده ساله برخاسته و اینک خود را با واقعیات برتر و با عظمتی روبه‌رو می‌بیند.

با این ترتیب، مرگ نوعی بیداری است. در این هنگام قدرت خداوندی بیش از هر زمان دیگری بر انسان آشکار می‌گردد.

گرچه قدرت خداوندی همواره و در تمامی اجزای دستگاه آفرینش آشکار است، اما به هنگام مرگ به علت تقویت قدرت درک و بیش انسان، ظهور و آشکاری آن بیش‌تر است.

اولین چیزی که به هنگام مرگ بر انسان آشکار می‌گردد، عبارت است از بطلان دلبستگی‌های مادی و انواع برخورداری‌هایی که از طریق روابط خویشاوندی و پیوندهای اجتماعی حاصل می‌شود. همه‌ی آن چه در دنیا برای او وجود داشت، همگی به سرایی تبدیل می‌شود و شخص با جهان دیگری آشنا می‌شود که تا آن زمان پرده‌ی طبیعت مانع از درک و دریافت آن بود. بدین ترتیب، آن چه در دنیاست، در دنیا باقی می‌ماند و انسان از لحظه مرگ حیات دیگری را آغاز می‌نماید.

آن چه مسلم است این است که درک خصوصیات عالم بعد از مرگ برای کسی که در این جهان مادی زندگی کرده و جز با امور و پدیده‌های این عامل سر و کار ندارد، به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست. انسان از واقعیت اموری می‌تواند به‌طور کامل آگاه گردد که در قلمرو زندگی او قرار گیرد و چون جهان بعد از مرگ جنبه مادی نداشته و از جهات بسیاری با عالم ماده تفاوت‌های اساسی دارد، لذا به علت نداشتن نمونه‌هایی قابل فهم در این دنیا، انسان از درک کامل آن ناتوان است.

عالم بعد از مرگ به علت غیرمادی بودن، از بسیاری از محدودیت‌های عالم ماده فارغ است و همین امر سبب می‌گردد که از گستردگی و عظمت وصف‌ناپذیری برخوردار باشد. در توصیف وسعت و عظمت آن از نظر کمک به فهم مطلب، گفته شده است که تمامی زمین و آسمان‌ها در برابر آن همچون حلقه‌ایست در بیابان! هم‌چنین، عالم بعد از مرگ نسبت به عالم ماده تشبیه شده است به عالم خارج نسبت به محیط داخل رحم. زمانی که جنین در محیط محدود رحم به سر می‌برد، قادر به درک جهان خارج و وسعت و گستردگی آن نیست. این تشبیه و تشبیهاتی از این قبیل، اگرچه از جهانی به فهم موضوع کمک می‌کنند، ولی هرگز نمی‌توانند حقیقت امر را در مورد جهان بعد از مرگ بیان نمایند. زیرا که مثلاً در مثال، عالم رحم و جهان خارج، هر دو در این دنیا و از نوع ماده‌اند، در صورتی که عالم آخرت از نوع جهانی دیگر است و نظامی غیر از نظام این عالم بر آن حاکم است. جهانی که تا انسان گام در آن نگذارد، قادر به درک کامل آن نمی‌شود.

لذت و آلمی که در حیات بعد از مرگ وجود دارد، نیز از جهانی قابل مقایسه با لذت و آلمی که در این جهان تنگ و مادی احساس می‌کنیم، نیست. لذت‌های این جهان به علت مادی بودن محدود و زودگذرند. در صورتی که در حیات بعد از مرگ لذت و الم حاصله نیز بسیار عمیق‌تر و شدیدتر است.

آثار اعمال انسان

برای توضیح مطلب باید توجه داشت که پاره‌ای از اعمال انسان دارای آثار مثبت یا منفی بسیار محدود بوده و از دایره‌ی زمان و مکان معین تجاوز نمی‌نماید. پاره‌ای دیگر از اعمال انسان، نه تنها

در زمان انجام بلکه در آینده نیز تا مدت زمان کم و بیش طولانی آثاری از خود برجای می‌گذارد. یعنی دامنه‌ی آثار و نتایج مثبت یا منفی این اعمال از دایره‌ی زمان و مکان محدود تجاوز نموده و حتی بعد از زایل شدن عمل، تا مدت زمانی باقی می‌ماند.

بعضی دیگر از اعمال انسان چنان دامنه‌ی وسیعی دارند که آثار و نتایج آن‌ها تا مدت زمان بسیار طولانی و حتی در مواردی تا پایان دنیا باقی مانده و از بین نمی‌رود.

اعمالی که آثار و نتایج آن‌ها محدود به دوران عمر انسان می‌باشند، با مرگ او پرونده‌ی آن‌ها نیز بسته می‌شود اما اعمالی که آثارشان حتی بعد از کوچ انسان از این جهان از بین نرفته و منشأ پاره‌ای تحولات یا تأثیرات در جهت حق یا باطل می‌گردد، پرونده‌ی آن‌ها با مرگ انسان مسدود نشده و آثار مثبت یا نتایج منفی آن‌ها در حیات بعد از مرگ نصیب او می‌گردد و در روز حساب نیز همگی آن‌ها را بی‌کم و کاست دریافت می‌کند.

کسی که در جریان حیات دنیوی خود امور خیری را بنیان‌گذاری کرده است که سال‌ها بعد از درگذشت او نیز آثار خیر فراوانی از خود برجای می‌گذارد، نتایج معنوی این عمل در حیات بعد از مرگ نصیب او می‌گردد و سبب ارتقای مقام معنوی و برخورداری از مواهب خداوندی و حتی بخشش پاره‌ای از خطاها و آلودگی‌ها و معاصی او می‌شود.

یکی از این قبیل موارد که دامنگیر بسیاری افراد بوده و دانسته یا ندانسته مسئولیت‌های سنگینی را در این زمینه برعهده می‌گیرند عبارتست از شرکت در پخش انواع شایعات و تهمت‌های ناروا در مورد اشخاص و شخصیت‌ها.

آنچه در اینجا می‌خواهیم به آن اشاره نماییم این است که هرگاه کسی بدون علم و اطلاع کافی در پخش شایعه‌ای یا نشر تهمت ناروائی در حق یکی از شخصیت‌های علمی، اجتماعی و سیاسی شرکت نماید و حرف و عمل این شخص سبب تضعیف موقعیت او گردد، و در نتیجه او در نشر حقایق یا خدمت به جامعه با موانعی روبرو گردد، در این صورت، شخص مذکور از بابت سنگینی که بر سر راه حقیقت انداخته است (و چه بسا آثار آن تا پایان باقی خواهد ماند) در پیشگاه خداوند مسئول و در حیات بعد از مرگ نیز مدام بر نکبت و بدبختی‌اش افزوده خواهد گردید. از این رو باید اهل ایمان در مراقبت از زبان و گفتار خود حداکثر دقت را به عمل آورند و از مسئولیت سنگین بدگویی درباره‌ی افراد و شخصیت‌ها دوری گزینند و بدانند که روزی فرا خواهد رسید که باید از بابت کوچک‌ترین گفتار خود، در پیشگاه خداوندی پاسخ دهند.

هم‌چنین است روش‌های غلطی که شخص در دوران حیات خود آن‌ها را بنیان‌گذاری نموده و یا

در ایجاد و تقویت آن‌ها در جامعه کمک می‌نماید که در تمام این موارد، هر نتیجه‌ی سوئی که این اعمال در زندگی فردی یا اجتماعی افراد برجای می‌گذارند، آن شخص در تمامی آن‌ها سهیم و شریک است از قبیل مُدسازی‌ها و مُدپرستی‌ها، آداب و رسوم غلط در امر ازدواج، نشر خرافات، گسترش بی‌عفتی و بی‌بند و باری، توسعه‌ی اعتیاد به مواد مضرّ و مخدّر و ... که همگی تا مدّت زمان بسیار طولانی آثار و نتایج شومی در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها برجای گذاشته و سرچشمه‌ی بدبختی‌های فراوانی در جامعه می‌گردند.

ذکر نمونه

دو دسته از اعمال خوب یا بد فردی و اجتماعی را فهرست کنید که آثار آن‌ها تا بعد از مرگ انسان باقی می‌ماند و نیازمند پاداش یا مجازات اخروی است.

از آن چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که آثار مثبت یا نتایج منفی اعمال انسان، ولو در زمان‌های بسیار دور، در پرونده‌ی او ثبت و منشأ سعادت یا سبب بدبختی انسان در جهان بعد از مرگ می‌گردد. به عبارت دیگر، همه‌ی تغییراتی که در عالم بعد از مرگ در پرونده‌ی شخص داده می‌شود، در واقع میوه‌های درختی است که در زمان حیاتش کاشته و تدریجاً بار آن‌را دریافت می‌دارد.



پرسش

- ۱- به نظر شما ریشه‌ی بی‌توجهی انسان به حیات بعد از مرگ در چیست؟
- ۲- برداشتی که در مکتب آسمانی از دنیا وجود دارد چیست؟
- ۳- عوامل گوناگونی که سبب ترس از مرگ می‌شوند چیست؟
- ۴- میل به جاودانگی چیست و آن‌را چگونه اثبات می‌کنید؟
- ۵- چرا میل به جاودانگی دلیلی بر وجود جهان ابدی است؟
- ۶- چرا مرگ را به عنوان واقعیت با عظمت یاد کرده‌ایم؟
- ۷- آیا حیات در نفس خود با ارزش است یا ارزش آن بسته به استفاده‌ای است که از آن به عمل می‌آوریم؟

۸- اثرات تربیتی و سازنده‌ی یاد مرگ و آخرت را توضیح دهید.

۹- عالم بعد از مرگ چگونه عالمی است و چه اختلافاتی با دنیا دارد؟

۱۰- از بحث «آثار اعمال» در این درس چه نتایج عملی برای زندگی خود

گرفتید؟

۱۱- از این تعبیر که در مکتب آسمانی، مرگ را بیداری می‌خوانند چه نکته‌ای

دریافت می‌کنید؟

پژوهش

برخی از انسان‌ها هستند که ادیان الهی و روز معاد را پذیرفته‌اند و خود را مؤمن

به یکی از این ادیان می‌شمارند. اما، با وجود قبول معاد مرتکب گناهان می‌شوند.

با پرسش از افراد متخصص و دانای در این امور، ریشه‌یابی کنید که چرا قبول

معاد، در زندگی و رفتار این گونه افراد کمتر تأثیر می‌گذارد.



اثبات حیات پس از مرگ (۱)

اعتقاد ما به معاد، در درجه‌ی اول از اعتقاد ما به انبیاء و یقین بر صدق دعوت آنان سرچشمه می‌گیرد. بدین معنی که وقتی براساس دلایل کافی یقین بر اصالت تعالیم انبیاء و آسمانی بودن آنها حاصل گردید، از آن پس گفتار آنها در زمینه‌های دیگر نیز برای ما اعتبار داشته و تکیه‌گاه مطمئنی است بر نظام فکری و عقیدتی ما. لذا پس از ایجاد یقین نسبت به آسمانی بودن تعالیم انبیاء (براساس دلایل عقلی) اثبات منطقی حیات بعد از مرگ و حقایقی از این قبیل امری واضح و بدیهی خواهد بود.

در عین حال، این سؤال مطرح است که آیا حیات پس از مرگ دارای دلایل کافی هست؟

آیا منکرین معاد واقعاً می‌توانند دلیلی عقلی و منطقی بر انکار معاد عرضه کنند؟

قبل از ورود به اصل بحث و ذکر دلایل حیات پس از مرگ، ذکر یک نکته‌ی مهم ضروری است:

خطر احتمالی

نگاهی کوتاه به زندگی روزمره‌ی انسان‌ها این اصل را به ثبوت می‌رساند که انسان در مواقعی که پای خطر و ضرری در میان بوده و احتمال خسارتی در بین باشد، با استفاده از تمام امکانات خویش از آن خطر احتمالی فرار کرده و همه نوع پیش‌بینی را برای رفع «ضرر احتمالی» به عمل می‌آورد تا آنجا که در چنین مواردی که احتمال لطمه و خسارتی می‌رود، حتی گفته‌ی کودکان و دیوانگان و دروغگویان را نیز از ترس گرفتاری در چنگ خسارت احتمالی، نادیده نمی‌گیرد.

به عنوان مثال، اگر دیوانه‌ای یا طفلی یا فرد بسیار دروغگویی (که در شرایط عادی گفته‌ی آن‌ها برای ما اعتباری ندارد) خبر از وجود خطری بر سر راه ما دهد، هرگز چنان اعلام خطری را نادیده نگرفته و تنها به خاطر این که گوینده دیوانه یا ابله یا دروغگو است، از چنان خبری بی‌اعتنا نمی‌گذریم بلکه همه گونه احتیاط را به‌جای آورده و از هیچ‌گونه پیش‌بینی پرهیز نمی‌نمائیم.

این چنین روشی در زندگی عملی انسان‌ها بیانگر یک دستورالعمل عقلی است که هرکس به‌طور خودآگاه و ناخودآگاه در زندگی روزمره‌ی خود آن را مورد استفاده قرار می‌دهد و آن عبارتست از: «دفع ضرر احتمالی عقلاً و اجب است» یعنی از نظر عقل سلیم انسانی، فرار از ضرر و خسارت، ولو جنبه‌ی احتمالی داشته باشد، لازم و ضروری است و نمی‌توان تنها به دلیل احتمالی بودنش، آن را نادیده گرفت.

اکنون می‌پرسیم: آیا خبری به بزرگی و عظمت و اهمیت خبری که انبیاء درباره‌ی زندگی پس از مرگ آورده‌اند، وجود دارد؟ چرا وقتی پای «سرنوشت بعد از مرگ» به میان می‌آید، عده‌ای آن روش همیشگی و آن شیوه‌ی متداول را به‌دست فراموشی سپرده و نادیده‌اش می‌انگارند؟! در صورتی که هزاران عاقل و صالح و صادق خبر از چنان واقعیت با عظمت و «خبر بزرگ» و «واقعه‌ی تکان‌دهنده» داده و از سنگینی مسئولیت حیات، هشدارها داده‌اند!

چرا انسان غافل در مقابل فریادهای دلسوزانه‌ی ده‌ها هزار پیامبری که به گواهی دوست و دشمن، صالح‌ترین و برجسته‌ترین و راستگوترین افراد زمان خود بودند این چنین خود را به سنگینی گوش می‌زند و همچنان، در لاک تخیلات و جهالت‌های خویش در خواب سنگین باقی می‌ماند؟ مگر نه این است که اگر حیات بعد از مرگ حقیقت داشته باشد (که حتماً حقیقت دارد) در این صورت، هرگونه سعادت و کمالی بدون در نظر گرفتن آن سرابی بیش نیست؟ پس چرا انسان بدست جهل خویش چنین ظلمی را بر خود روا می‌دارد؟

راستی چرا با این که بهترین جا برای کاربرد این قانون عقلی، خبر از زندگی پس از مرگ است، برخی نسبت بدان بی‌توجهی می‌کنند؟
این مسأله را با دوستان خود بررسی کرده و پاسخ‌های مناسب را ارائه کنید.

آیا اعتقاد ما به معاد کورکورانه است یا انکار آن؟

شاید در این جا این اشکال به نظر رسد که اعتقاد ما به معاد یک اعتقاد کورکورانه است و دلیلی در اثبات ادعای خود نداریم. ولی باید توجه داشت که اولاً به طوری که در مباحث بعدی مطالعه خواهیم نمود عقل نیز اصل معاد را تأیید و ضرورت آن را تأکید می‌نماید. ثانیاً حتی اگر هیچ دلیل عقلی یا علمی نیز برای اثبات اصل معاد وجود نداشت، باز گفته‌ی پیامبران به تنهایی برای پذیرفتن آن کافی بود، و هرگز این مطلب به معنای کورکورانه بودن اصل معاد برای پیروان دین آسمانی به‌شمار نمی‌رفت. زیرا هنگامی می‌توانیم آن را کورکورانه بدانیم که اعتقاد ما به نبوت پیامبران نیز مبتنی بر هیچ دلیل و منطقی نباشد در صورتی که دلایل گوناگون عقلی و علمی رسالت آسمانی آن‌ها را تأیید می‌کند و بر هیچ فرد حقیقت‌جویی کوچک‌ترین تردیدی در صحت دعوی آن‌ها باقی نمی‌گذارد.

برعکس، کسانی که به انکار معاد پرداخته‌اند، بر این ادعای خود هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند. تنها دلیلی که بعضی از منکرین بازگشت انسان به جهان پس از مرگ، ذکر کرده‌اند این است که چون جهان هستی در نظر آن‌ها در جهان ماده خلاصه می‌شود، لذا بعد از مرگ انسان و متلاشی شدن کالبد مادی او، حیات او خاتمه پذیرفته و جهانی غیر از این جهان مادی وجود ندارد تا انسان در آنجا به حیات خود ادامه دهد یا حیات نوینی را آغاز نماید.

در کتاب سال قبل ضمن بحث درباره‌ی دلایل انکار خدا و آوردن مثال‌هایی چند (از قبیل تورماهگیری و آهن‌ربا) به این نکته‌ی مهم اشاره کردیم که منکرین جهان غیر مادی هیچ دلیلی بر انکار خود در دست ندارند و نمی‌توانند داشته باشند و اصولاً راه به سوی انکار ماورای طبیعت به کلی مسدود است. کسانی که خدا و جهان غیر مادی و حیات بعد از مرگ را به‌خاطر اینکه نمی‌توانند آن‌ها را با حواس خود دریافت نمایند، انکار می‌کنند، براساس آنچه در سال گذشته گفته‌ایم، خشت بر آب می‌زنند و سخنی خارج از عقل و دلیل می‌گویند زیرا که حس نکردن هرگز دلیل بر نبودن چیزی نمی‌تواند باشد.

بنابراین تردیدی نیست که انکار حیات بعد از مرگ مبتنی بر هیچ گونه دلیلی نیست. بنابراین، اساس حرکت دین بر مبنای عقل و بصیرت است و حتی اگر کسی اصول اساسی معتقدات خود را متکی بر تقلید نماید، چنین اعتقادی از او پذیرفته نیست. اما بعد از یافتن جهت اصلی حرکت و ایجاد بصیرت نسبت به حقانیت دین آسمانی، از آن پس در مواردی که عقل محدود بشری کاری از پیش نمی‌برد، پیامبران به مدد او شتافته و با تکیه بر کلام الهی پرده از حقایق جهان هستی برمی‌دارند و به وسیله علم الهی، گره از مشکلات فکری و عملی انسان می‌گشایند و او را به سوی حقیقت رهنمون می‌شوند تا در دوران محدود عمر به علت بی‌خبری از حقایق با ارزش هستی، در عالم غفلت و گمراهی بسر نبرده و از کوچک‌ترین فرصت برای رسیدن به هدف آفرینش که همانا سعادت حقیقی در جهان ابدی است، سود جوید و وقت و نیروی محدود او در پیچ و خم بحث و گفتگوهای زائد و بی‌ثمر تلف نشود. بلکه بعد از آشنایی با آغاز و انجام حیات خویش و یافتن مسیر اصلی حرکت، هرچه زودتر و سریع‌تر به طرف مقصد نهایی گام بردارد که بر عمر کوتاه او هیچ‌گونه اعتمادی نیست.

استدلال‌هایی بر امکان معاد

اکنون به مطالعه دلایل اثبات معاد می‌پردازیم که طی آن به پنج دلیل اشاره خواهیم کرد. سه دلیل اول که در اینجا مطالعه می‌کنیم، امکان معاد را به ثبوت رسانیده و آن را از صورت امری بعید استثنائی یا غیر ممکن خارج می‌گرداند. دو دلیل دیگر که در درس بعدی طرح خواهد شد، نه تنها امکان معاد بلکه ضرورت آن را به ثبوت می‌رساند.

دلیل اول — اشاره به پیدایش نخستین انسان

تردیدی نیست که اگر انسان به پیدایش نخستین خود بیاندهد، در خواهد یافت که چگونه به قدرت خداوندی پا در عرصه هستی گذارده و پدیده‌ی حیات بر روی این کره‌ی خاکی به وجود آمده است. آیا خلقت دوباره‌ی انسان از آفرینش نخستین او دشوارتر است؟ و اگر پیدایش اولیه‌ی او امری امکان‌پذیر بوده چرا آفرینش مجدد او امری امکان‌ناپذیر باشد؟

اگر انسان در مراحل آفرینش خود، از وقتی که به صورت قطره آبی بوده و سپس تحولات گوناگونی پیدا کرده و پس از طی مراحل چندی، به این صورت آراسته و حیرت‌انگیز آفریده شده است، نظر کند که در خواهد یافت که چنین خداوندی با این توانایی، که آثارش را به چشم خود می‌بیند، قادر است که انسان را پس از مرگ دوباره زنده گرداند.

پس آیا چنان خداوندی با آن همه قدرت و توانایی قادر نیست مردگان را زنده نماید؟

دلیل دوم — اشاره به قدرت نامحدود خداوندی

در این استدلال استناد به قدرت گسترده و نامحدود الهی شده و با توجه دادن به نمونه‌هایی از مظاهر قدرت خداوندی، استدلال بر امکان بازگشت انسان به عالم پس از مرگ گردیده است. اصولاً یکی از عللی که سبب می‌شود عده‌ای دست به انکار معاد بزنند این است که چنان واقعه‌ی بزرگ و باعظمتی را با قدرت محدود خود سنجیده و چون آن‌را امری بسیار بعید می‌یابند، به انکار آن می‌پردازند. اگر در اظهارات منکرین معاد دقت شود، ملاحظه خواهد گردید که دلیلی جز بعید شمردن معاد ندارند. حال آن‌که بعید بودن چیزی برای انسان هرگز دلیل به غیرممکن بودن آن نمی‌تواند باشد. قرن‌ها پیش که از پیشرفت‌های علمی دوران معاصر خبری نبود، شاید اگر کسی سخن از مسافرت به کرات دیگر به میان می‌آورد، بسی شگفت‌آور و غیرقابل قبول می‌نمود. در صورتی که چنان امری در حال حاضر هیچ‌گونه اعجابی برای ما ندارد.

به هر حال، بعید شمردن معاد از جانب منکرین، بدان جهت است که آن‌را به میزان قدرت و توانایی خویش می‌سنجند، در حالی که اگر از قدرت نامحدود خداوندی که سرتاسر جهان‌آفرینش را در احاطه‌ی خود دارد، غفلت نورزند، هرگز چنان امری را نامعقول و غیرمنطقی نخواهند یافت.

در کتاب پیش از مذهب سال اول در درس‌های مربوط به خداشناسی این نکته را تذکر داده بودیم که هر پدیده‌ای در عین حالی که حکایت از وجود پدیدآورنده‌ی خود می‌نماید، تا حدودی صفات و خصوصیات او را نیز نشان می‌دهد که از آن جمله است میزان قدرت و توانایی پدیدآورنده‌ی خویش. به هر کجای دستگاه آفرینش که نظر می‌افکنیم و هر یک از موجودات ریز و درشت را که مورد مطالعه قرار می‌دهیم، همگی به زبان حال سخن از خالق در نهایت قدرت و توانایی می‌گویند، به طوری که هیچ موجودی از حیظه‌ی قدرت او بیرون نیست. وجود نظام بسیار دقیق و عمیق در سرتاسر طبیعت، خلقت جانداران با نظام پیچیده و شگفت‌انگیز حیاتی، آفرینش آسمان‌ها و زمین و... همگی بیانگر وجود قدرتی است که هیچ محدودیتی برای آن نیست. هرکاری ولو بسیار سنگین و باعظمت، برای او سهل و آسان بوده و هیچ مانعی بر سر راه اراده او وجود ندارد. بنابراین اگر کاری از نظر عقلی غیرممکن نباشد، آفرینش آن در میزان قدرت خداوندی سهل و آسان است و چون معاد و آفرینش مجدد انسان جزو محالات عقلی نیست، لذا به قدرت نامحدود خداوندی می‌تواند تحقق

بیابد.

از این رو می‌توان یکی از انگیزه‌های انکار معاد را، نشناختن قدرت خداوندی، و به عبارت دیگر، ناتوانی و شکست منکرین در زمینه‌ی خداشناسی دانست. زیرا اگر کسی در زمینه‌ی خداشناسی به معرفت صحیح نائل آید، در این صورت موضوع معاد برای او از هر امر دیگری واضح‌تر خواهد بود. آیا پروردگاری که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در خلقت آن‌ها عاجز و ناتوان نشده است، قادر نیست انسان را دوباره زنده گرداند؟ آیا خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر و مهم‌تر است یا خلقت مجدد انسان؟

دلیل سوم — اشاره به نظام مرگ و زندگی در طبیعت

این استدلال پا را فراتر نهاده و زندگانی بعد از مرگ را یکی از نوامیس آفرینش و یک جریان رایج در جهان طبیعت معرفی می‌نماید و کسانی را که با ناباوری با مسئله معاد روبرو می‌شوند دعوت به مطالعه‌ی جریان همیشگی تبدیل زندگی به مرگ و بالعکس در طبیعت می‌نماید، تا از راه تأمل در این پدیده‌ی محسوس، قرینه‌ای برای مسئله معاد در دست داشته باشند.

در این استدلال تنها به قدرت خداوندی تکیه نشده بلکه نمونه مشابه و محسوس و مشهود ارائه شده است تا نشان دهد که قدرت و اراده خداوندی در همین طبیعت نیز به همین صورت ظاهر گشته و همگان می‌توانند آن‌را مشاهده کنند.

بهار، رستاخیز طبیعت

به طوری که می‌دانیم همه ساله با فرارسیدن زمستان فروغ حیات و زندگی از سیمای طبیعت رخت برسته و افسردگی و پژمردگی جای آن‌را می‌گیرد. مدتی به همین منوال سپری می‌شود تا این که با فرا رسیدن بهار نور حیات بار دیگر در کالبد طبیعت بی‌جان و افسرده دمیده می‌شود و شادابی و طراوت زندگی سرتاسر آن‌را در بر می‌گیرد. با آمدن باران، زمین به جنبش می‌آید و گیاهان پرتراوت و بهجت افزا را می‌رویانند و بدین سان، زمین از گل و سبزه پوشیده می‌شود و سیمای طبیعت دگرگون می‌گردد. ذرات بی‌جان موجود در زمین در شرایط خاصی از طریق تغذیه جذب اندام گیاهان شده و لباس حیات بر تن می‌کنند.

از این رو، نمونه‌ای از رستاخیز انسان و جهان همه ساله به‌هنگام فرا رسیدن بهار در مورد همین جهان تجربه می‌شود. بهار، رستاخیز طبیعت و مثالی از رستاخیز عظیم انسان و جهان است.

هست برهان بر وجود رستخیز	این بهارِ نو ز بعد برگ ریز
رازها را می برآرند از سرآب	آتش و باد، ابر و آب و آفتاب
هرچه خورده است این زمین رسوا شود	در بهاران سرها پیدا شود
تا پدید آید ضمیر و مذهبش	بر دمَد آن از دهان و از لبش
چون بخواهد رُست، تخمِ بد مکار	رازها را می کند حق آشکار

اما وضع به همین منوال باقی نمی ماند. به دنبال این بهار، خزانی هست. درختان و گیاهان افسرده و پژمرده می شوند و رخسار طبیعت دگرگون می شود. برگ های زنده و شاداب با بادهای خزان از پیکر درختان جدا شده و به مستی ماده ی بی جان تبدیل می شوند. از طراوت و شادابی بهاران نشانی به چشم نمی خورد تا این که باز طبیعت در آستان رستاخیز خود قرار می گیرد و با آمدن بهار، فروغ حیات بار دیگر در کالبد بی جان زمین دمیده می شود و ذرات بی جان آن در اندام گیاهان لباس زندگی به تن می کنند و ...

و همین نظام مرگ و زندگی همه ساله در طبیعت جریان دارد. به دنبال مرگ، زندگی و به دنبال حیات، موت. بنابراین همین کائنات و زمین و آسمان مرحله ای از یک نظام بزرگ مرگ و زندگی است که به دنبال خود مرگ و افسردگی عمومی و همگانی، و سپس مرحله ی نوینی از حیات در جهان دیگر دارد.

به هر حال، انبیاء ما را از افسردگی و بی فروغی و خرابی همه جانبه ی جهان و سپس حیات نوین در جهان دیگر با نظام جدید آگاه ساخته و برای نزدیک ساختن آن به ذهن، نظام مرگ و زندگی موجود در همین طبیعت محسوس را به عنوان مثال یادآوری نموده اند تا با تأمل در آن، وجود یک نظام مرگ و زندگی کلی تر و با عظمت تر را بعید نشماریم و آن را خارج از مجموعه ی نظامات آفرینش ندانیم.



پرسش

- ۱- چرا هیچ دلیلی در انکار معاد وجود ندارد؟ با ذکر دلیل توضیح دهید.
- ۲- چرا «گریز از خطر احتمالی» دستور عقل سلیم است؟
- ۳- در این درس از طرح موضوع خطر احتمالی درباره ی معاد چه نتیجه ای

گرفته شده است؟

۴- بعد از پذیرفتن اصل نبوت، چرا اعتقاد به معاد بدیهی بوده و کورکورانه

نیست؟

۵- چرا عده‌ای معاد را امری بعید می‌شمارند؟

۶- بعید شمردن یا انکار معاد چه ارتباطی با بحث خداشناسی دارد؟

۷- آیا معاد یک امر استثنائی و خارج از نوامیس آفرینش است یا نه؟

۸- منظور از زنده شدن زمین که در تعالیم دینی بدان اشاره شده است چیست؟

پژوهش

به متون دینی خود مراجعه کنید و ببینید درباره‌ی زندگی انسان، پس از مرگ چه

نکاتی را یادآوری کرده است.



اثبات حیات پس از مرگ (۲)

در درس گذشته دانستیم که آنچه پیامبران الهی درباره‌ی حیات پس از مرگ گفته‌اند، امری ممکن و قابل قبول است و دلایل منکرین معاد مورد قبول عقل و منطق نیست. در این درس می‌خواهیم بدانیم که، علاوه بر ممکن بودن معاد آیا بازگشت به جهانی دیگر و وجود روز معاد لازم و ضروری است؟ آیا دلایلی بر ضرورت معاد وجود دارد؟

خبری که پیامبران الهی درباره‌ی زندگی جاویدان پس از مرگ آورده‌اند، نه تنها مورد انکار عقل نیست، بلکه عقل هر انسان خردمندی ضرورت آن را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند. در این درس به دو دلیل مهم بر ضرورت معاد می‌پردازیم:

اول — معاد در پرتو عدل الهی

نظری کوتاه به زندگی انسان‌ها این حقیقت را به خوبی ثابت می‌گرداند که در این دنیا مردمان همه یکسان نبوده، بعضی در جهت حق و عدل و خدمت به جامعه گام برمی‌دارند و بعضی دیگر در جهت باطل و ستم و خیانت به دیگران عمل می‌کنند. طبیعی است که همه‌ی انسان‌ها را با وجود اعمال و رفتار گوناگونی که از آن‌ها سر می‌زند نمی‌توان به یک دیده نگریست. بعضی به جهت ایثار و کمال و انجام اعمال شایسته و درخور پاداش، و بعضی دیگر به جهت آلودگی به انواع مفاسد و کردار ناشایست، مستحق عقاب و کیفرند.

از سوی دیگر، می‌دانیم که در این عالم همه به پاداش یا کیفر تمام اعمال خود نمی‌رسند. گرچه بعضی از رفتارهای انسان در این عالم نیز بدون پاسخ نمی‌ماند و آدمی به مکافات آن‌ها می‌رسد، ولی تردید نیست که تمامی اعمال انسان در این دنیا به نتیجه‌ی شایسته‌ی خود نمی‌رسد. چه بسا افراد برجسته‌ای که در این عالم با انواع سختی‌ها روزگار می‌گذرانند و عمری در جهت حق انواع ناملایمات را متحمل می‌شوند، و بی‌آن‌که پاسخ شایسته برای زحمات و رنج‌ها و از خودگذشتگی‌های خود دریافت دارند، رخت از این جهان به سرای باقی برمی‌بندند. و نیز چه بسیار افرادی که در دوران عمر خود تن به هرگونه مفاسد و معاصی داده و از هیچ جنایت و خیانتی فروگذار نمی‌کنند و قبل از آن‌که نتیجه‌ی اعمال خود را به‌طور کامل دریافت دارند، چشم از جهان فرو می‌بندند.

از طرف دیگر، اصولاً این جهان ظرفیت جزا و پاداش کامل انسان‌ها را ندارد. چگونه می‌توان در این جهان کسی را که به هزاران نفر ستم روا داشته و حقوق جمع کثیری از مردم را ضایع نموده و عده‌ی زیادی را از رسیدن به کمال باز داشته است، کیفر داد؟ کسی که در این دنیا فقط یک نفر را کشته و حیات او را از بین برده، به جزای آن خود نیز کشته می‌شود. اما کسی که صدها نفر را قتل عام کرده است با او چه معامله‌ای باید انجام داد تا به نتیجه‌ی شایسته‌ی عمل خویش برسد و داد مظلومان ستانده شود؟ آیا جز این است که در قوانین جزایی این عالم، آن‌دو کیفر واحدی را در مقابل دو عمل کاملاً متفاوت متحمل می‌شوند؟

بنابراین نظام حاکم بر این عالم اجازه نمی‌دهد که هرکس به‌طور کامل به نتیجه‌ی اعمال نیک یا بد خود برسد و پاداش یا کیفر مناسب را دریافت دارد. به عبارت دیگر، اگر جهان در همین دنیای مادی و زندگانی چند روزه‌ی آن خلاصه شود، در این صورت امکان پیاده شدن عدل در میان مردمان وجود ندارد. چه بسا افرادی که عمر آن‌ها با اعمال خیر بسیار بزرگی پایان می‌پذیرد و دیگر مجال برای دریافت پاداش باقی نمی‌ماند و چه بسا افرادی که غرق در خوشگذرانی‌ها و مفاسد خویش هستند و

چشم از این جهان فرو می‌بندند و به کیفر لازم نمی‌رسند.

بنابراین، عدل خداوندی ایجاب می‌نماید که در پی این جهان، عالمی دیگر و نظامی گسترده‌تر وجود داشته باشد تا عدل و داد در باره‌ی همگان اجرا شود و حساب همه تسویه شود. داد ستم‌دیدگان و رنج کشیدگان از ستمکاران و گردنکشان ستانده شود و فاسدان و فاسقان بر خاک ذلت و پستی فرو افتند و صالحان و پاکان در بهشت جاوید به مقامات بلند دست یابند و آثار اعمال شایسته و حیات پاکیزه‌ی دنیوی خود را دریافت دارند. آری، جهانی دیگر باید تا حساب پاکان از حساب بدکاران جدا شود.



با توجه به توضیحات فوق، استدلال کنید که چرا بر اساس عدل خداوند، وجود جهان دیگری ضروری است.

.....:مقدمه

.....

.....

.....:نتیجه

عدل الهی در پرتو اعتقاد به معاد

در این جا باید به این نکته اساسی توجه داشت که بعضی افراد چون نظام این جهان را کافی برای ادای حق هر صاحب حقی نمی‌یابند و پاره‌ای نابرابری‌ها و ستم‌ها را مشاهده می‌کنند، در عدل خداوندی تردید روا می‌دارند. مثلاً وقتی مشاهده می‌کنند که کسی مورد ستم قرار گرفته و داد او از ستمکار ستانده نشده، این سؤال برایشان پیش می‌آید که اگر خالق این جهان عادل است، چرا عده‌ای در این دنیا محروم و مظلوم واقع می‌شوند و عده‌ای دیگر از نعمت‌های بیشتری برخوردار می‌گردند؟ علت این که این قبیل اشکالات و تردیدها برای این افراد پیش می‌آید این است که آن‌ها در این بررسی، جهان هستی را در همین دنیای مادی، و زندگی انسان را در همین حیات دنیوی خلاصه می‌کنند و طبیعی است که اگر حیات انسان محدود در همین زندگی دنیوی می‌بود، در این صورت چه بسیار اعمال شایسته که بی‌پاداش می‌ماند و چه بسیار اعمال ناشایست که کیفر لازم را به دنبال نداشت. چه محرومیت‌ها و ناکامی‌ها و مظلومیت‌ها که بی‌پاسخ می‌ماند و چه خوش‌گذرانی‌ها و عیش و نوش‌ها

که به جزای لازم خود نمی‌رسید.

آری، اگر کسی بخواهد در زمینه‌ی عدل الهی به مطالعه پردازد باید این جهان و سرای دیگر را توأمأ در نظر آورد و آلا اگر تنها این سرای فانی را در نظر بگیریم و از توجه به جهان دیگر غفلت نمائیم، طبیعی است که بسیاری سؤالات بی‌جواب مانده و بسیاری اشکالات حل نخواهد شد.

براساس تعلیم دینی، هر محرومیتی در این عالم در صورتی که به‌دست خود شخص فراهم نیامده باشد یا شخص در از بین بردن آن کوتاهی ننماید، و نیز هر ستمی که به او روا می‌شود در صورتی که تکلیف خود را در مبارزه با ستم بجای آورده باشد، یا هرگونه رنج و دردی را که با وجود انجام وظایف مربوطه متحمل می‌شود، و ... همگی در جهان دیگر با پاداش‌های اخروی جزا داده می‌شوند. با توجه به اینکه حیات حقیقی و جاودانی در آن عالم بوده و آنچه در نزد خدای رحمان است برای انسان بسی برتر و پایدارتر است از آنچه که در این دنیا وجود دارد، می‌توان دریافت که در مجموع نه به کسی ظمی می‌شود و نه کسی در خارج از استحقاق خود به حقی دست می‌یابد.

دوم — معاد در پرتو حکمت خداوندی

دلیل دیگری که وقوع رستاخیز را امری ضروری معرفی می‌نماید، براساس حکمت خداوندی است. بدین معنی که چون خداوند حکیم است، لذا به‌طور قطع هرکاری از کارهای او هدفی داشته و بیهوده و عبث نیست. کار عبث به کاری گفته می‌شود که هدفی را دنبال نکند. اگر خلقت انسان و جهان را هدفی و مقصدی نباشد، در این صورت کاری عبث و بیهوده خواهد بود.

اگر بنا باشد انسان چند صباحی در این دنیا زندگی کند و اعمالی چند انجام دهد و کمالاتی را به‌دست آورد و سپس راهی دیار نیستی گردد و تمامی کمالات او نیست و نابود شود، در این صورت جای این سؤال خواهد بود که این آمدن و رفتن برای چیست؟ اگر پایان این زندگی چیزی جز فنا و نابودی نیست، پس آمدن در این سرای پرحادثه برای چیست؟ حتی اگر به‌فرض محال در این عالم چیزی جز لذت و عیش و رفاه نبود، باز این سؤال باقی بود که بالاخره این همه برای چه؟

آیا این امر مطابق حکمت است که کسی در عرض سالیان دراز کمالاتی را تحصیل کند و سرانجام همه‌ی آن‌ها فانی شود و از بین رود؟

با توجه به توضیحات فوق، استدلال کنید که چرا بر اساس حکمت خداوندی
وجود جهان دیگری ضروری است.

.....:مقدمه:

.....

.....

.....:نتیجه:

اعتقاد به معاد یک عامل تربیتی مهم

از آنچه درباره‌ی معاد و گسترش دامنه‌ی عدل خداوندی گفتیم، می‌توان به یکی از اثرات تربیتی و سازنده‌ی بسیار عمیق اعتقاد به معاد در زندگی روزمره‌ی انسان پی برد و آن این که وقتی اعتقاد به عدل و معاد همراه با معرفت و بصیرت در دل‌های اهل ایمان جایگزین گردد و باور قلبی نسبت به جهان دیگر در میان انسان‌ها گسترش یابد، همین اعتقاد به تنهایی می‌تواند یک عامل مهم در جهت تعدیل اخلاق و کاهش خشونت‌ها و حتی از بین رفتن پاره‌ای تجاوزات ناشی از بی‌اعتدالی در روحيات انسان گردد. زیرا که بسیاری از خشونت‌ها در روابط بین انسان‌ها و انواع کینه‌توزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها زمانی بوجود می‌آید که شخص به دنبال از دست دادن حقی یا تحمل شکست و خسارتی، امید باز ستاندن حق خود را نداشته و برای فرو نشانیدن ناآرامی‌های درونی خود، تسلی‌بخش دیگری جز «انتقام» نمی‌یابد. اینجاست که دست به انتقامجویی زده و چه بسا برای گرفتن حق ناچیز خود، صدها بلکه هزاران مرتبه بیش از آن به طرف مقابل خود صدمه و خسارت وارد می‌آورد.

اگر کسی واقعاً معتقد به روز حساب و عدل خداوندی باشد و این اعتقاد او به صورت یک باور عمیق قلبی درآید، در این صورت در مواردی که حقی از او ضایع می‌شود یا مورد ستم قرار می‌گیرد، پس از تلاش برای رفع ستم در حدّ وظیفه دینی و الهی، اگر احياناً قادر به بازستاندن حق خود نشود، با اتکا به ایمان به خدا و عدل او و روز حساب، می‌تواند به سهولت آرامش خاطر و اعتدال روانی خود را به دست آورد و از هر گونه خشونت بی‌جا که منتهی به عذاب روحی خود و تعدّی به حریم حقوق دیگران می‌شود پرهیز نماید.

علاوه بر مورد فوق، بررسی کنید و ببینید اعتقاد به معاد و عدل الهی چه تأثیری در زندگی انسان‌ها دارد.

- ۱-.....
- ۲-.....
- ۳-.....
- ۴-.....

روح یا بُعد غیر مادی

یکی از علل انکار معاد، انکار روح یا بُعد غیر مادی وجود انسان است. از نظر منکرین روح، چون انسان فاقد یک بعد غیر مادی است، لذا هنگام مرگ که اجزای بدن او متلاشی می‌گردد، چیزی بعنوان «روح» از او برجای نمی‌ماند تا به حیات خود ادامه دهد. و لذا در نظر آن‌ها، دفتر زندگانی انسان با مرگ یک‌باره بسته می‌شود. اما اگر براساس دلایل عقلی ثابت شود که انسان علاوه بر جسم، روح غیرمادی نیز دارد که مستقل از جسم بوده و با متلاشی شدن آن از میان نمی‌رود، در این صورت حیات بعد از مرگ نیز خودبه‌خود ثابت می‌گردد.

از دیدگاه تعالیم الهی، اگر چه هنگام مرگ اجزای بدن انسان متلاشی شده و در صحنه‌ی طبیعت پراکنده می‌شود، ولی شخصیت حقیقی انسان از بین نرفته و حیات دیگری را در جهان دیگر آغاز می‌نماید. این مطلب نشان دهنده‌ی این نکته‌ی مهم است که شخصیت اصلی انسان وابسته به جسم و کالبد مادی او نیست بلکه امری است غیر مادی که تابع قوانین عالم ماده نبوده و با متلاشی شدن جسم نیز از میان نمی‌رود و باقی می‌ماند.

آنچه انسانیت انسان وابسته به آن بوده و در واقع حقیقت انسان نیز چیزی جز او نیست، همانا روح اوست که امری است کاملاً غیرمادی که در بقای خود هیچ‌گونه نیازی به جسم یا امیال غریزی از قبیل خوردن و آشامیدن و غیره ندارد.

بنابراین، در روز حساب نیز که انسان برای دریافت پاداش و کيفر اعمال خود در جهان ابدی برانگیخته شده و حیات نوینی را آغاز می‌نماید، انسانی با هویت و شخصیت جداگانه نیست بلکه همین انسان دنیوی است که بعد از پراکندگی ذرات بدن، باز شخصیت حقیقی او محفوظ مانده و اینک در

جهان دیگر برانگیخته شده است. به عبارت دیگر، انسانی که در جهان ابدی به اراده‌ی خداوندی زنده می‌شود، عیناً همین انسان دنیوی است که شخصیت او (که همانا روح اوست) از گزند هرگونه تباهی و نیستی در امان مانده و اینک در عرصه‌ی محشر با همان شخصیت قبلی خود (همراه با جسم) ظاهر گردیده و باید آثار اعمال خود را دریافت دارد. از این رو می‌توان دریافت که اعتقاد به معاد مستلزم غیرمادی بودن روح است.

برخی از دلایل غیرمادی بودن روح

دانشمندان برای غیرمادی بودن روح دلایل زیادی ذکر کرده‌اند که چون درک و فهم برخی از آن‌ها نیازمند تحصیل مسائل فلسفی است، لذا در این جا از بیان آن‌ها خودداری نموده و تنها به ذکر دو دلیل قناعت می‌ورزیم. دلیل اول در اینجا و دلیل دوم در درس بعد خواهد آمد.

۱- خواب و رؤیا: هر کدام از ما هنگام خواب، رؤیاهایی را مشاهده می‌نمائیم. بعضی از رؤیاها از افکار روزانه‌ی ما سرچشمه گرفته و در واقع بازتاب زندگی روزانه‌ی ما در عالم خواب است. مثلاً اگر با کسی درباره‌ی موضوع مهمی سخن گفته‌ایم، شب هنگام در عالم خواب درباره‌ی همان موضوع چیزهایی را مشاهده می‌کنیم. بعضی دیگر از خواب‌های ما صحنه‌های آشفته و بی‌اساس است و بالاخره بعضی دیگر از رؤیاهای ما ناشی از ضمیر ناخودآگاه ماست.

اما در این میان یک‌دسته از خواب‌ها هستند که نه ریشه در اعمال روزانه‌ی ما دارند، و نه خواب‌هایی آشفته و بی‌اساس‌اند، و نه بیانگر محتویات ضمیر ناخودآگاه ما هستند بلکه این خواب‌ها خبر از حوادثی در زمان آینده می‌دهند که هنوز در جهان خارج واقع نشده و کسی کوچک‌ترین اطلاعی از چگونگی آن‌ها ندارند.

گاهی این حوادث چنانند که شخص کوچک‌ترین سابقه‌ی ذهنی درباره‌ی آن‌ها نداشته و لذا بعد از بیدار شدن از خواب، به علت بی‌خبری کامل از ماجرا و نداشتن کوچک‌ترین زمینه‌ی قبلی، آن‌را باور نکرده و به خواب خود اعتنا نمی‌کند.

در مواردی این قبیل خواب‌ها چنان برای خود شخص و حتی دیگران نامأنوس است که بیننده‌ی خواب حتی از تعریف کردن خواب خود برای دیگران پرهیز نموده و آن‌را خواب و خیالی بیش نمی‌شناسد. اما بعد از گذشت مدّت زمانی کم و بیش طولانی، همان حادثه با تمام جزئیات خود به وقوع می‌پیوندد و شخص را به شگفتی وامی‌دارد. گاهی به علت بی‌اعتنایی به خواب، شخص آن‌را به کلی

به دست فراموشی می‌سپارد تا آنجا که در هنگام وقوع حادثه نیز به یاد خوابی که دیده است نمی‌افتد، اما بعد از مدتی یکباره خواب خود را به یاد می‌آورد و با تعجب فراوان، به واقعی بودن خواب خود پی می‌برد.

اگر تعداد این قبیل خواب‌ها معدود بود، شاید این احتمال وجود داشت که بتوان آن‌ها را حمل بر تصادف و اتفاق نمود (اگر چه پاره‌ای از این قبیل رؤیاها چنان دقیق‌اند که هرگز نمی‌توان آن‌ها را تصادفی دانست) ولی تعداد این خواب‌ها چنان فراوان است که هرگز نمی‌توان با بی‌اعتنایی از کنار آن گذشت و احیاناً با تفسیرهای سطحی و جاهلانه، خود را از درک واقعیت امر محروم ساخت.

این قبیل خواب‌ها معروف به «رؤیاهای راستین» است و شاید هر یک از ما در خود یا خانواده و اطرافیان مورد اعتماد خود نمونه‌های فراوان و در عین حال حیرت‌انگیزی از آن مشاهده کرده باشیم. بین این دسته از خواب‌های واقعی و خواب‌های پریشان تفاوتی اساسی وجود دارد.

اگر بنا باشد که تمام دستگاه‌های ادراکی انسان جنبه‌ی مادی داشته باشد، در این صورت باید کلیه‌ی ادراکات او در چارچوب عالم مادی قرار گیرد و از آن تجاوز ننماید. و طبیعی است حادثه‌ای که هنوز در عالم ماده‌نشانی از آن مطلقاً وجود ندارد، هرگز نمی‌توان با ابزارهای مادی آن را دریافت نمود. خبر از ماجراها و حوادث آینده دادن و جلوتر از زمان حرکت نمودن، هرگز با معیارهای مادی سازگاری ندارد. به عبارت دیگر، اگر دستگاه‌های ادراکی انسان همگی مادی باشند، در این صورت محال است بتوان از واقعیت‌هایی که هنوز در عالم خارج وجود ندارند، دقیقاً خبر داد. در صورتی که در رؤیاهای راستین نه تنها خبر از وقوع حوادث داده می‌شود بلکه حتی از جزئیات صحنه‌ها نیز پرده برداشته می‌شود و این امر، بخصوص با توجه به کثرت و فراوانی آن، هرگز با معیارهای مادی قابل تفسیر نیست.

در بعضی از این خواب‌ها، نه تنها انسان مرزهای زمان را درهم می‌نوردد و از آینده‌های دور باخبر می‌شود، بلکه حتی گاهی مرزهای مکان را نیز درهم می‌شکند و مکان‌هایی را در عالم خواب مشاهده می‌نماید که قبلاً کوچک‌ترین اطلاعی از آن‌ها نداشته و حتی تصویری از آن‌جا را نیز ندیده است. اما بعد از گذشت مدتی، وقتی به آنجا سفر می‌کند، با کمال تعجب آنچه را که در عالم خواب دیده بود دقیقاً مطابق با واقعیت می‌یابد.

پرواضح است که ماده محدود در حصار زمان و مکان است و هرگز نمی‌تواند خارج از زندان زمان و مکان حرکت کند و به کشف حقیقتی دست یابد. لذا می‌توان یقین داشت که این قبیل آگاهی‌ها هرگز از مجرای دستگاه‌های مادی بدن به دست نیامده و به‌طور قطع از جانب نیروی دیگری است که

محدودیت‌های ماده (از قبیل محدودیت در زمان و مکان) در او راه ندارد و طبیعی است چیزی که فاقد محدودیت‌های ماده باشد یعنی خواص عمومی ماده را نداشته باشد، نمی‌تواند امری مادی باشد بلکه قطعاً امری است غیرمادی که می‌تواند با سیر در عالم معنا به حقایقی دست یابد که هنوز در جهان مادی خبری از آن‌ها نیست. در عالم معنا که جهانی غیرمادی است، نه زمان هست و نه مکان. در آنجا آینده چنان است که گذشته و حال.

در عالم بیداری از آن جهت که توجه روح بیشتر به تدبیر بدن معطوف است و از طرف دیگر، توجهات انسان به خواسته‌های بدن و لذات مادی مشغول است لذا از عالم بالا و سیر در آن غافل و ناتوان است مگر افرادی که به علت تحصیل کمال و وارسته شدن از قید نفسانیات، در عالم بیداری نیز امکان پیوند با ماورای طبیعت را دارند. اما در عالم خواب، گویی پرده‌ی بدن تا حدی از روی روح و نفس آدمی برداشته می‌شود و روح آزادی عمل بیشتری به دست می‌آورد. اما کسانی که در عالم بیداری شدیداً غرق در نفسانیات و خودخواهی‌های خویش هستند، در حال خواب نیز دامن روح آن‌ها از چنگال نفسانیات (که انسان را به جهان ماده پیوند می‌دهند) رها نمی‌شود.



پرسش

- ۱- چرا این جهان ظرفیت جزا و پاداش کامل انسان‌ها را ندارد؟ چند مثال ذکر کنید.
- ۲- با توجه به آنچه در این درس فرا گرفتید چه ارتباطی بین بحث خداشناسی و معاد می‌بینید؟
- ۳- نادیده گرفتن جهان آخرت چه اشکالی در بحث عدل الهی ایجاد می‌کند؟
- ۴- نقش خشونت‌ها و بی‌اعتدالی‌های روانی و خلقی در زندگی انسان چیست و اعتقاد به معاد چه تأثیری در کاهش آن دارد؟
- ۵- آیا ما مجاز هستیم که در هر شرایطی از حق خود بگذریم؟
- ۶- چرا وجود جهان ابدی لازمه‌ی حکمت خداوندی است؟
- ۷- چرا اعتقاد به معاد مستلزم غیرمادی بودن روح است و چرا غیرمادی بودن روح، حیات بعد از مرگ را اثبات می‌کند؟

۸- انواع خواب و رؤیا را بیان کنید و بگوئید آیا هر خوابی را می‌توان رؤیای راستین نامید؟

۹- رؤیاهای راستین چگونه غیرمادی بودن روح را ثابت می‌نمایند؟

پژوهش

با مراجعه به کتاب‌های تاریخی یا پرسش از اطرافیان و دوستان و همچنین با تأمل در خاطرات خود برخی از رؤیاهای راستین را که بیشتر توجه شما را جلب کرده است، در کلاس ارائه کنید.



اثبات تجرد روح از دیدگاه عقل

در درس گذشته یکی از دلایل و شواهد تجربی در اثبات غیرمادی بودن حقیقت انسان، یعنی روح، ذکر شد. در این درس می‌خواهیم دلیل دوم را بررسی و سپس ببینیم که منکران تجرد روح چه می‌گویند.

ثبات «من»

می‌دانیم که هر کسی درک روشنی از «خود» دارد و در اثبات وجود چیزی که از آن تعبیر به «من» می‌کند احتیاج به هیچ‌گونه استدلال ندارد زیرا درک و دریافت هرکس از خود چیز نیست که در درون او وجود داشته و آن را همواره درمی‌یابد و تمامی حالات و اعمال خود را به او نسبت می‌دهد. مثلاً می‌گوید: «من» رفتم یا «من» تفکر نمودم.

یعنی «من» نه تنها مجموعه‌ای از حالات و تصورات نیست بلکه مبدأ و منشأ همه‌ی این حالات و تصورات است. این مطلب را نیز همگی به روشنی درمی‌یابیم که این حقیقتی که آن را «من» می‌نامیم در طول عمر ما ثابت می‌ماند و تغییر نمی‌کند. مثلاً «من»، در ده سال پیش همان شخص بودم که اکنون. یعنی گذشت زمان سبب نمی‌شود که من به انسانی دیگر تبدیل شوم. البته ممکن است در حالات من تغییرات فراوانی صورت گرفته باشد اما این تغییرات سبب نمی‌شود که من انسان دیگری غیر از انسان ده سال پیش باشم بلکه حتی همه‌ی این تغییرات را به همان حقیقت ثابت و تغییرناپذیر نسبت داده و مثلاً می‌گوییم افکار «من» تغییر کرده است. به عبارت دیگر آن «من» به غیر «من» تبدیل نشده است، که اگر این طور شده بود، نمی‌توانستم بگویم که من در ده سال پیش فلان کار را انجام دادم.

بنابراین، تردیدی وجود ندارد که در میان همه‌ی تغییرات فکری و روحی و اخلاقی، یک محور ثابت و یک حقیقت تغییرناپذیر در سراسر عمر ما وجود دارد که ضامن وحدت و ثبات حقیقت «من» در ماست و هر کسی به وضوح این واقعیت را در درون خود می‌یابد که من واقعاً همان کسی هستم که ده سال پیش بود.

حال باید دید آیا این حقیقت ثابت که در سراسر عمر هر انسان به صورت یک محور ثابت و مشخص باقی می‌ماند، وابسته به جسم و کالبد مادی انسان است یا نه؟

بازسازی جسم

به طوری که می‌دانیم ذرات و مواد تشکیل‌دهنده‌ی بدن ما مدام استهلاک یافته و از طریق تغذیه و تنفس مواد جدید وارد خون شده و سپس در اختیار سلول‌ها و بافت‌های بدن قرار می‌گیرد و بدین وسیله مواد تازه جایگزین مواد کهنه می‌شود.

مواد تشکیل‌دهنده‌ی بدن، مانند آب موجود در یک استخر است که از یک طرف آب در آن وارد و از طرف دیگر خارج می‌گردد. اگرچه ظاهراً آب این استخر ثابت است اما در واقع مدام در حال عوض شدن و تغییر است.

در یک تشبیه دیگر، می‌توان بدن را به یک اتومبیل تشبیه کرد که به تدریج قطعات و قسمت‌های مختلف آن تعویض و قطعات جدید جایگزین قطعات قدیم می‌گردد. به طوری که بعد از گذشت مدتی، تمام قطعات آن جای خود را به قطعات جدید می‌دهد.

اگرچه ظاهراً این اتومبیل همان اتومبیل سابق است و شکل و قیافه‌ی آن هیچ‌گونه تغییری نکرده است، ولی تردیدی نیست که اتومبیل جدید به کلی غیر از اتومبیل قبلی است.

بدن انسان نیز مدام از راه غذا و تنفس نوسازی و بازسازی می‌شود و ذرات و مواد تشکیل دهنده‌ی آن در حال تغییر و تعویض است و اگر هم پاره‌ای سلول‌ها (از قبیل سلول‌های عصبی و مغزی) از نظر تعداد ثابت هستند، اما عملاً ذرات تشکیل دهنده‌ی آن‌ها در حال تعویض می‌باشند به طوری که هیچ جزئی از اجزای بدن را نمی‌توان یافت که ذرات و مواد تشکیل دهنده‌ی آن به مرور تغییر پیدا نکند.

حال باید به این سؤال پاسخ گفت که آن حقیقت ثابت و تغییرناپذیر که هر کس آن را در درون خود درمی‌یابد و هیچ تردیدی در وجود یا ثبات آن در سرتاسر عمر خود ندارد، آیا می‌تواند وابسته به همین جسم باشد یا نه؟

طبیعی است که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. زیرا جسم مدام در حال تعویض و تغییر است و بدن ما مجموعه‌ای است از ذرات و موادی که مدام عوض می‌شوند و جای خود را به مواد دیگری می‌سپارند. اگر شخصیت یا «من» انسان وابسته به جسم او باشد باید در طول دوران عمر بارها عوض شود در صورتی که چنین نیست. تا آن‌جا که در احکام کیفری نیز هرگز قاتلی را که مثلاً سی سال پیش جنایتی را مرتکب شده است به دلیل این که جسم او بارها عوض شده و همان جسم سی سال پیش نیست، از مجازات معاف نمی‌دارند بلکه علی‌رغم تغییرات و دگرگونی‌هایی که در کالبد مادی او صورت پذیرفته است، همگان اذعان دارند که این شخص همان شخص سی سال قبل است و شخصیت و هویت واقعی او از میان نرفته و عوض نشده است و لذا این مجازات در نظر هیچ فردی خارج از عدالت جلوه نمی‌کند در صورتی که اگر هویت واقعی و «من» حقیقی انسان را وابسته به جسم او بدانیم، در این صورت شخصی که اکنون مجازات می‌شود غیر از فردی است که سی سال قبل دست به جنایت زده بود و طبیعی است که این امر برخلاف عدالت است. بنابراین، ثابت ماندن هویت واقعی انسان در عین تغییرات دائمی بدن، برای همه‌ی انسان‌ها امری روشن و مسلم بوده و یک اصل پذیرفته شده در اجتماعات بشری است. پس نتیجه می‌شود که هویت انسان چیزی است که نه مانند اجزای مادی تغییر می‌یابد و نه تابع تغییرات جسم است. به عبارت دیگر، اساس شخصیت و هویت انسان را امری مستقل از جسم (که لزوماً غیرمادی است) تشکیل داده و همین هویت مستقل و تغییرناپذیر، وحدت و ثبات شخصیت او را در تمامی طول عمر تأمین می‌نماید.

یکی از ویژگی‌های ما بازگشت و توبه از راه قبلی و پیشمانی و شرمندگی از آن کار است. مثلاً می‌گوییم من آن کار را انجام دادم و اکنون از آن کار خود پیشیمان و شرمنده‌ام. آیا می‌توان این ویژگی را نشانه‌ای بر غیرمادی بودن «من» به شمار آورد؟

منکرین روح چه می‌گویند؟

مهم‌ترین دلیلی که منکرین وجود روح تاکنون بیان داشته‌اند این است که چون صدمه دیدن قسمت‌های حساس بدن از قبیل مغز و مراکز عصبی سبب ایجاد اختلال در احساس و ادراک و حتی حیات انسان می‌شود، لذا چیزی غیر از جسم در پیدایش حیات و سپس ادراک و احساس و غیره دخالت ندارد. هرچه هست همین جسم است به طوری که با ایجاد اختلال در آن حیات انسان نیز مختل می‌گردد.

با اندکی دقت و تأمل می‌توان به بی‌پایه بودن این مطلب پی برد. این مطلب بدان می‌ماند که بگویند چون با بیرون آوردن یک چرخ‌دنده، ساعت از کار باز می‌ایستد، پس چیزی جز این یک چرخ‌دنده در کار ساعت دخالت ندارد! در کار یک تلسکوپ اگر حتی یکی از عدسی‌های آن خراب شود، دانشمند ستاره‌شناس نمی‌تواند به کمک آن ستارگان را رصد کند. اما آیا این مطلب بدان معنی است که چون با خراب شدن تلسکوپ کار ستاره‌شناس متوقف مانده، پس ستاره‌شناس جز تلسکوپ کسی نیست؟!

اتومبیلی را در نظر آورید که راننده‌ای مشغول راه بردن آن است. ناگهان اشکال فنی در موتور این اتومبیل پیش می‌آید و اتومبیل از حرکت باز می‌ایستد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که چون با خراب شدن موتور، اتومبیل از حرکت باز ایستاد، پس راننده نیز کسی جز خود اتومبیل نیست؟!

در تمام این مثال‌ها، باید شرط لازم را از شرط کافی تشخیص داده و آن دورا از هم تمیز داد. در مثال ساعت، چرخ‌دنده شرط لازم برای کار ساعت است اما شرط کافی نیست. برای رصد کردن ستارگان نیز وجود تلسکوپ سالم یک شرط لازم است اما هرگز شرط کافی نیست یعنی به‌تنهایی و بدون وجود ستاره‌شناس، تلسکوپ قادر به انجام این کار نیست. همین‌طور است در مثال اتومبیل.

در پیدایش حیات و پدیده‌ی ادراک و احساس و سایر اعمال روحی و اصل حیات نیز وضع به همین منوال است. برای زنده بودن انسان باید نظم و هماهنگی خاصی در اعضای اصلی بدن وجود داشته باشد مثلاً قلب و مغز و کبد و شش‌ها کار خود را به‌درستی انجام دهند و اگر اختلالی در

وضع یکی از این اعضا ایجاد شود، بدون تردید زندگی انسان نیز با اختلالاتی روبه‌رو خواهد گردید به طوری که اگر این اختلالات شدید باشد منجر به مرگ نیز خواهد گردید. اما تنها نتیجه‌ای که از این تجربیات می‌توان گرفت این است که چشم و مغز و سایر اندام‌های بدن در امر فعالیت‌های روحی و حفظ حیات انسان نقش اساسی دارند و شرط لازم هستند اما هرگز دخالت‌عامل دیگری غیر از جسم را نفی نمی‌کنند. به طوری که هرگز نمی‌توان از این مطالب و تجربیات، نبودن روح مجرد از ماده را نتیجه گرفت.

به عبارت دیگر، برای این که پیوند روح با جسم حفظ شود باید جسم یا کالبد مادی انسان آمادگی لازم را داشته باشد تا بتواند این پیوند را حفظ نماید. هرگاه این آمادگی از بین برود، جدایی روح از بدن و به هم خوردن این پیوند قطعی است. اما چون روح بنا به دلایلی که گفته شد موجودیتی مستقل از جسم دارد، لذا بعد از جدایی از جسم به حیات خود ادامه داده و از بین رفتن جسم سبب از بین رفتن روح نمی‌شود.



پرسش

- ۱- چرا «من» حقیقی انسان نمی‌تواند وابسته به جسم او باشد؟
- ۲- آیا احکام کیفری موجود در جوامع بشری ثبات شخصیت و «من» انسان را تأیید می‌کنند یا نه؟
- ۳- آسیب دیدن جسم سبب ایجاد اختلال در ادراک و حیات می‌شود. از این مطلب چه استفاده‌ای می‌توان کرد؟
- ۴- اظهارات منکرین روح را تجزیه و تحلیل نمایید.

پژوهش

با بررسی اشیای مادی پیرامون خود و با کمک دبیران فیزیک، دینی و فلسفه، یا با مراجعه به کتاب‌ها، برخی از خواص عمومی ماده را که در هر موجود مادی وجود دارد، توضیح داده و سپس نشان دهید که این خواص در کدام یک از موجودات وجود ندارد.



روز حساب

سنجش اعمال

یکی از نام‌های روز رستاخیز در تعالیم دینی، روز حساب است یعنی در چنین روزی، تمامی مردم، برای قضاوت قاطعانه در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می‌شوند و اعمال و افکار آن‌ها در ترازوی عدل پروردگاری سنجیده می‌شود و هر کس به نتیجه‌ی اعمال و کرده‌های خود می‌رسد.

در این درس می‌خواهیم بدانیم که:

چه رابطه‌ای میان اعمال انسان و نتیجه‌ی اخروی آن‌هاست؟

حقیقت جزا و پاداش اخروی چه می‌باشد؟

شعور باطنی مخزن اعمال

به طوری که امروزه به ثبوت رسیده است، حافظه‌ی انسان مخزن بس بزرگ و وسیعی است که تمامی اعمال و نیات انسان از خرد و بزرگ، همگی در آن جا ضبط و نگهداری شده و هیچ یک از آن‌ها از بین نمی‌رود. یعنی اگرچه اعمالی را که ما انجام می‌دهیم به دست فراموشی می‌سپاریم ولی این فراموشی تنها مربوط به شعور ظاهری ما بوده و هرگز بدان معنی نیست که خود آن عمل نیز در ضمیر باطنی ما از بین می‌رود، بلکه تجربیات فراوان به خصوص در علم روانکاوی به خوبی این مطلب را به ثبوت رسانیده است که تمامی اعمالی را که ما در زمان‌های گذشته انجام داده‌ایم، همه‌ی آن‌ها در ضمیر ناخودآگاه ما باقی مانده و از بین نرفته‌اند به طوری که به وسیله خواب مغناطیسی می‌توان به وجود این آثار و اعمال در درون انسان آگاه گردید. در درمان بیماری‌ها به وسیله‌ی خواب مغناطیسی از این امر استفاده شده و می‌توانند عواملی را که سبب ایجاد بیماری گردیده و هم‌اکنون شخص آن‌ها را به دست فراموشی سپرده است، کشف نمایند.

بنابراین فراموش کردن عمل به معنای از میان رفتن آن نیست بلکه هر عملی از اعمال انسان، حتی نیات او به طور کامل حفظ و نگهداری شده و هرگز از بین نمی‌رود و هر عملی، چه خیر و چه شر، چون سایه دنبال آدمی است و از او جدا و او از آن جدا شدنی نیست. در زندگی دنیوی، انسان بعد از انجام عمل آن را فراموش می‌کند و یا آن را مخفی می‌دارد و چنان می‌پندارد که با فراموشی یا کتمان آن، گریانش از چنگ آن رها می‌شود. اما در روز حساب که تمامی پنهانی‌ها آشکار شده و هیچ امری مخفی نمی‌ماند همه‌ی اعمالی که روزی آن‌ها را مخفی می‌داشت آشکار می‌گردد.

از این رو اعمالی که انسان در زندگی دنیوی خویش انجام می‌دهد همگی در مجموعه‌ای نگهداری می‌شود تا به زودی در روز قیامت بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند و بر سر آن بازخواستش کنند. آری، روزی فرا خواهد رسید که اعمال انسان گریبانگیرش خواهد گردید.

توبه

یکی از عوامل مهمی که سبب بخشوده شدن گناهان و از میان رفتن آثار آن‌ها می‌شود توبه است. توبه عبارت است از پشیمانی قلبی از انجام گناه و تصمیم قاطع بر ترک آن و اقدام در جهت جبران آن.

از عذاب جانکاه در جهان آخرت نجات می‌بخشد.

توبه دری است از درهای رحمت الهی که هر بنده‌ی گنهکاری می‌تواند از آن داخل شود و گام

در عرصه‌ی عظوفت خداوندی گذارد و بدین وسیله به سعادت ابدی نایل آید. از این رو، خداشناسان واقعی تا آن جا که در توان دارند بر گرد گناه نمی‌گردند و بدین وسیله بین خود و خدای خود پرده‌ها نمی‌افکنند. آنان می‌دانند که گناهان و آلودگی‌ها با آن‌ها و با سرنوشت ابدی آن‌ها چه می‌کند و چگونه آن‌ها را از رسیدن به سعادت واقعی باز می‌دارد. و لذا هر گاه از روی غفلت مرتکب گناهی شوند، بلافاصله با توبه و پشیمانی به سوی درگاه خداوندی برمی‌گردند و دست بر دامن رحمت او می‌زنند و می‌دانند که تنها اوست که می‌تواند قلم مغفرت بر لوح گناهان آن‌ها کشد.

خداوندی چنین بخشنده داریم	که با چندین گنه امیدواریم
خدایا گر بخوانی ور برانی	جز انعامت دری دیگری نداریم
سرافرازیم اگر بر بنده بخشی	وگرنه از گنه سربرنیاریم
نگویم خدمت آوردیم و طاعت	که از تقصیر خدمت شرمساریم
مباد آن روز کز درگاه لطفت	به دست نا امیدی سر بخاریم

خاطره

آیا نمونه‌ای از بازگشت و پشیمانی از یک رفتار خود به خاطر دارید؟

فکر می‌کنید عامل آن بازگشت چه بود؟ آیا این بازگشت، موقتی بود یا

دائمی؟

آیا این بازگشت موجب تقویت رابطه‌ی شما با خداوند شده است؟

پاداش و کیفر اخروی

حال باید دید پاداش و کیفری که هر کس در جهان آخرت در برابر اعمال خود دریافت می‌دارد چگونه است؟

سه نوع پاداش و کیفر قابل فرض است:

۱- پاداش و کیفری که انسان‌ها در زندگی اجتماعی خود براساس مجموعه‌ای از قراردادها و قوانین تنظیم می‌کنند.

به‌عنوان مثال، اگر کسی در اداره‌ای کار نیکویی انجام دهد، از طرف رئیس خود تشویق شده و احیاناً مبلغی نیز به‌عنوان پاداش دریافت می‌دارد یا در میان نظامیان، براساس یک عده مقرراتی، بر رتبه و درجه‌ی او افزوده می‌گردد. همین‌طور اگر کسی مرتکب جرمی شود، براساس یک عده قوانین و مقررات، از طرف دستگاه قضایی کیفر داده می‌شود نظیر رفتن به زندان، پرداخت جریمه نقدی، اعدام

و... که در تمام این موارد باید کیفر با جرم متناسب باشد. مثلاً اگر کسی مشتکی بر دیگری زند و در مقابل او را محکوم به حبس ابد نمایند، در این صورت عدالت در مورد او به اجرا در نیامده است. زیرا که کیفر با جرم هیچ‌گونه تناسبی ندارد.

۲- اما موارد دیگری وجود دارد که در آن‌ها پاداش یا کیفر براساس یک عده قوانین و مقررات صورت نمی‌پذیرد بلکه پاداش یا مجازات، محصول طبیعی خود عمل است. مثلاً اگر کسی سیگار بکشد یا از مشروبات الکلی استفاده نماید یا بهداشت غذایی را رعایت نکند و در نتیجه مبتلا به امراضی گردد، در این صورت این امراض و ناراحتی‌های حاصله از آن نتیجه‌ی طبیعی عمل شخص است که باید آن‌را تحمل نماید. یا اگر کسی در اثر بی‌احتیاطی در رانندگی، پای خود را از دست دهد و تا آخر عمر از این بابت رنج برد، این نقص عضو نتیجه‌ی طبیعی بی‌احتیاطی او بوده و کسی جز خود او در این میان مقصر نیست. در تمامی این موارد، کیفری که شخص می‌بیند مستقیماً نتیجه‌ی عمل خود او بوده و در این میان قرارداد یا قانونی که میزان کیفر را تعیین نماید وجود ندارد تا گفته شود که این قانون یا آن قرارداد ظالمانه است یا عادلانه و بنابراین موضوع تناسب جرم با کیفر در این جا مطرح نیست. مثلاً در مثال بالا راننده نمی‌تواند اعتراض نماید که چرا چند دقیقه بی‌احتیاطی او مجازاتی چنین سنگین به دنبال دارد.

تفکیک

تفاوت‌های این دو نوع مجازات را مشخص کنید و در دو ستون مقابل هم، به

تفکیک، بنویسید.

پاداش و کیفر در زندگی اخروی از نوع اول نیست تا تناسب جرم و مجازات در آن مطرح باشد. یعنی مجازات‌های اخروی از نوع قراردادی و براساس یک عده مقررات نیست. از نوع دوم نیز نیست بلکه حتی از آن هم کامل‌تر و یک درجه نسبت به آن بالاتر است. آنچه در روز رستاخیز به عنوان پاداش یا کیفر به انسان داده می‌شود، عین عمل او است. بدین معنی که هر عملی که ما در این دنیا انجام می‌دهیم، یک جنبه‌ی مادی و ظاهری دارد که پس از انجام آن از بین می‌رود و فانی می‌شود و یک جنبه‌ی باطنی و غیبی دارد که هرگز از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند و از انسان جدا نمی‌شود.

در این جهان چون انسان در زندان عالم ماده بوده و از دیدن باطن اعمال خویش عاجز و ناتوان است، چنان می‌پندارد که آن اعمال از بین می‌روند و باقی نمی‌مانند اما وقتی حجاب‌های عالم طبیعت از

مقابل دیدگان او برافتد و گام در جهان دیگر گذارد، می‌تواند جنبه‌ی باطنی و سیمای غیبی اعمالی را که روزی انجام داده، مشاهده نماید و آن‌ها را همراه خویشتن یابد. به عبارت دیگر، عملی که ما در زندگی دنیوی انجام می‌دهیم، حقیقت و باطن آن عمل در جهان آخرت به صورت زشت یا زیبا، لذت بخش یا دردآور تجسم یافته و آدمی خود را میان اعمال «مجسم» شده‌ی خود می‌یابد یعنی در روز رستاخیز، سرنوشت انسان و نوع زندگانی او را همان اعمالی که در این جهان انجام داده است تشکیل می‌دهد. اگر عمری براساس حق و حقیقت در جهت کمال گام برداشته و به تحصیل فضایل و کمالات پرداخته، صورت باطنی و ملکوتی کمالات خود را در آن جهان مشاهده نموده و به سعادت و صف ناپذیر دست خواهد یافت. و اگر زندگی خود را براساس عناد و حق کشی و ستم و اعمال ناشایست حیوانی به سر کرده است، در آن جا همین ستم و انحطاط او به صورت‌های وحشت‌آور و دردزا تجسم یافته و او را دست خوش بزرگ‌ترین نکبت‌ها و رنج‌ها خواهد ساخت.

از آن‌چه درباره‌ی کیفر و پاداش در حیات اخروی گفتیم می‌توان دریافت که در جهان آخرت نه جرم از مجرم جداست و نه پاداش و کیفر چیزی جز عمل انسان است. در آن سرای، همین اعمال انسان است که عیناً به خود انسان بازگردانده می‌شوند و پاداش و کیفر نیز خود اعمال هستند. بنابراین، این‌که گفته شود چرا در برابر پنجاه سال هوسرانی و حق کشی تا ابد باید کسی در عذاب به سر برد، در این‌جا معنی پیدا نمی‌کند زیرا که تناسب جرم با کیفری تنها در مورد مجازات‌های قراردادی درست است و آن‌جاست که باید این تناسب برای رعایت عدالت حفظ شود و گرنه وقتی پاداش و کیفر چیزی جز خود عمل نیست، در این صورت تناسب بین کیفر و جرم مفهوم خود را از دست می‌دهد و پرواضح است که هیچ عدالتی بالاتر از این نمی‌تواند باشد که کرده‌های هر کس به خود او برگردانده شود و او خود را در میان اعمال خود بیابد.

تطبیق

مولوی می‌گوید:

ای دریده یوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب‌گران
گشته‌گران یک‌به‌یک خواهی‌تو	می‌درانند از غضب اعضای تو
ز آن‌چه می‌بافی همه‌روزه بپوش	ز آن‌چه می‌کاری همه‌روزه بنوش
این ابیات مطابق با کدام یک از انواع جزا و پاداش ارتباط است؟ چرا؟	

سیمای حقیقی انسان

آنچه ما در این جهان مشاهده می‌کنیم همانا صورت ظاهری افراد است و از مشاهده‌ی حال درونی آن‌ها ناتوانیم. اما در جهان آخرت حال درونی و صورت باطنی اشخاص که در این جهان مخفی بوده، آشکار می‌شود و پرده از همه‌ی صحنه‌سازی‌ها و دغل‌بازی‌ها و مخفی‌کاری‌ها برداشته شده و واقعیت درونی اعمال انسان برملا می‌گردد و سیمای حقیقی او که همانا مجموعه‌ی حالات و مکتسبات درونی اوست، نمایان می‌شود.

چه بسیارند افرادی که به صورت، انسانند اما به سیرت، حیوانات درنده‌خویی هستند که جز امیال کنیف حیوانی بر فکر و روح آن‌ها حکومت نمی‌راند. آیا جنایت‌کاران تاریخ و جبارانی که برای حفظ قدرت و رسیدن به هوس‌های پلید خود هزاران نفر افراد بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشند، واقعاً انسانند؟ و آیا می‌توان آن‌ها را تنها به این خاطر که صورت ظاهری آن‌ها شبیه انسان‌های دیگر است، انسان نامید؟ آیا آن‌ها هزاران بار از حیوانات وحشی درنده‌خوتر و وحشی‌تر نیستند؟

صفات و حالاتی که در قلب و روح خود داریم، نیات و اندیشه‌هایی که در سر می‌پرورانیم، همگی دست به دست هم داده و سیمای حقیقی یا چهره‌ی باطنی ما را تشکیل می‌دهند. اگر غلبه با صفات و خصوصیات انسانی و ملکوتی باشد، سیمای درونی و چهره‌ی واقعی ما نیز انسانی، و اگر غلبه با خوی حیوانی باشد، حیوانی است.

سیمای ظاهری، هر قدر زیبا و آراسته هم باشد، با مرگ زایل می‌شود و از میان می‌رود. آنچه برجای می‌ماند و از انسان جدا نمی‌شود همان شخصیت درونی و سیمای حقیقی و باطنی ماست که مجموعه‌ی اعمال و حالات و نیات ما دست به دست هم داده و آن را به وجود می‌آورند.

نیت یا روح عمل

حال می‌توان دریافت که چرا در تعالیم دینی اصالت را به «نیت» داده و مقبولیت عمل در پیشگاه خداوندی را مشروط به نیت خالص دانسته‌اند زیرا که روح و محتوای درونی اعمال ما را نیات ما تشکیل داده و نیت یا قصد درونی ماست که عملی را صالح یا فاسد می‌گرداند.

برخلاف تصورات ظاهرینان از نظر تعالیم آسمانی عمل صالح عملی نیست که ظاهراً فوایدی نسبت به خود شخص یا دیگران داشته باشد. بعضی چنان می‌پندارند که اگر کاری انجام دهند که منافی از آن نصیب دیگران شود، بدون توجه به نیت یا انگیزه‌ای که محرک انجام آن بوده است، کاری خیر انجام داده‌اند در صورتی که در منطق دین آسمانی، علاوه بر این که صورت ظاهر عمل باید صحیح و

منشأ اثرات مثبت باشد، نیت و قصد انجام دهنده‌ی آن نیز باید از هرگونه آلودگی مبرا بوده و خالص برای خدا باشد. تنها چنین عملی است که صلاحیت عروج به ملکوت خدا را داشته و شایستگی مقبولیت در پیشگاه الهی دارد.

کسی که بیمارستانی می‌سازد یا پلی احداث می‌نماید یا عبادتگاهی بنا می‌کند تا خودنمایی‌های خود را ارضا نماید یا به شهرت اجتماعی دست یابد و... اگرچه از نظر اجتماع کاری پسندیده انجام داده است، اما چون هدف او از انجام این عمل مربوط به این عالم بوده و متوجه عالم بالا و درگاه الهی نیست، لذا این عمل او به ملکوت خدا و به پیشگاه او عروج نمی‌کند و در همین عالم باقی می‌ماند و برای حیات اخروی او سرچشمه‌ی هیچ‌گونه خیری نمی‌شود.

عملی می‌تواند به عالم بالا عروج کند که رو به بالا داشته باشد. عملی که به خاطر خدا و به قصد اطاعت و نزدیکی به او انجام می‌پذیرد، رو به بالا دارد و جنبه‌ی ملکوتی پیدا می‌کند. اما عملی که برای غیر خداست، در این عالم باقی می‌ماند و رو به پایین دارد و به عالم بالا صعود نمی‌کند.

بنابراین، در منطق دین الهی، هر عملی کالبدی دارد و روحی. روح عمل همانا نیت انجام دهنده‌ی آن است. اگر این روح در نتیجه اخلاص و پاکی و به خاطر نزدیکی به خدا، زنده و نورانی باشد در این صورت به پیشگاه رحمت خدا رسیده و منشأ سعادت اخروی می‌گردد. در غیر این صورت آدمی را هیچ‌گونه نصیبی از آن نخواهد بود.

اخلاص و پاکی نیت

از این رو بر مؤمنین و خداشناسان است که مدام مراقب نیت خود باشند و تنها با صورت ظاهری اعمال، خود را سرگرم نمایند چرا که در صورت غفلت، انواع خودخواهی‌های انسان دخالت کرده و نیت را آلوده و از محور خلوص و پاکی خارج خواهد ساخت. آنچه از تعالیم دینی در این زمینه برمی‌آید این است که خالص گردانیدن عمل برای خدا کاری آسان نیست که بتوان بدون دقت و مراقبت کافی به آن دست یافت. لازمه‌ی آن گام نهادن در میدان مبارزه با نفس و تحمل مشکلات آن است. تنها در این صورت است که می‌توان وجود خود را به تدریج از انواع خودبینی‌ها آزاد ساخته و خالص برای خدا گردانید.

در تعالیم دینی آمده است که حفظ ثواب اعمال از انجام آن‌ها سخت‌تر است. یعنی چه بسا کسی عملی را با نیت خالص آغاز و در جریان انجام آن نیز نیت خود را از آلودگی به خودخواهی‌ها حفظ نماید اما بعد از پایان عمل، در نتیجه‌ی غفلت، عمل خود را ضایع و اجر و پاداش معنوی آن را از بین ببرد.

بنابراین چنین نیست که اگر کسی عمل صالحی را با نیت خالص انجام دهد، آثار معنوی آن از بین رفتنی نیست، بلکه چه بسا با تغییر نیت و انجام اعمالی چند، آن عمل را ضایع و بی نتیجه گرداند. از این رو بر مؤمنین و خداشناسان است که تا در این سرای اختیار و در این جهان آزمایش به سر می‌برند، مراقب اعمال و نیات و حتی حالات روحی و قلبی خود باشند تا وقتی از این جهان به جهان دیگر منتقل می‌شوند، با دست خالی به حضور پروردگار خویش نروند.

بنابراین، پرهیزکاران و پارسایان واقعی کسانی هستند که در زندگانی دنیوی خود به اصلاح نفس خویش می‌پردازند تا قبل از این که در عرصه‌ی رستاخیز خطاب قهر رسد که چرا مغلوب هوس‌های خود شدید و حقایق را زیر پا نهادید، خویشان را از زیر سلطه هوس‌ها و خودخواهی‌ها رهانیده و عنان اختیار نفس را به دست عقل خویش گرفته باشند.

ما کُشته‌ی نفسیم و بس آوخ^۱ که برآید از ما به قیامت که چرا نفس نکشیم

در جهان آخرت تمامی آنچه در این دنیا مورد توجه انسان بوده و به آن‌ها تکیه و اعتماد می‌نمود، هیچ کدام سودی نبخشد. تنها چیزی که در بازار حقیقت و در روز آشکاری حق، برای انسان منشأ سعادت و نجات است قلبی مصون از آلودگی‌ها و دلی محفوظ از آثار سوء گناهان است. دلی که خالص برای خدا بوده و جز برای او و به یاد او نمی‌تپد.

چیست توحید خدا آموختن خویشان را پیش واحد سوختن

پرسش



- ۱- انواع کیفرها را توضیح داده و بگویید که در کدام یک از آن‌ها تناسب جرم با کیفر قابل طرح است؟
- ۲- با توجه به این که زندگی انسان در این دنیا محدود است چگونه می‌توان عذاب همیشگی را توجیه کرد؟
- ۳- سیمای حقیقی انسان چیست؟
- ۴- نقش نیت در عروج عمل انسان تا به درگاه الهی چیست؟
- ۵- چگونه ممکن است انسان اعمال خیر گذشته‌ی خود را ضایع گرداند؟

۱- آوخ: کلمه‌ی افسوس، آه، وای.

برخی از افراد، در عین اعتقاد به معاد و قبول آن، مرتکب گناه می‌شوند و توبه هم نمی‌کنند. عامل این رفتار تناقض‌آمیز چیست؟ چرا اعتقاد آن‌ها مانع گناه نمی‌شود؟ در این باره تحقیق کنید و نتیجه‌ی تحقیق خود را در کلاس ارائه دهید.



سرمنزل قافله‌ی بشریت

یکی از اختلافات اساسی بین حیات دنیوی و زندگانی اخروی انسان در این است که در این جهان به علت وجود حایل‌ها، میزان ادراک انسان محدودتر و در نتیجه احساس لذت یا الم نیز ضعیف‌تر و ناقص‌تر است. در جهان بعد از مرگ که از حجاب‌های این عالم خبری نیست، درک و احساس بسی زنده‌تر، گسترده‌تر و نافذتر خواهد بود.

در این درس می‌خواهیم با ویژگی‌های دیگری از آخرت آشنا شویم تا بر اثر این آشنایی عمیق‌تر، خود را بهتر برای آن جهان آماده کنیم.

منزلگاه ابدی

پیامبران، مؤمنین و پرهیزکاران را به بهشت برین، و معاندین و ستمکاران را به جهنم وعده داده و پاره‌ای از خصوصیات بهشت و جهنم را برشمرده‌اند.

نکته‌ای که توجه به آن در این جا ضروری است این است که پیامبران برای توصیف بهشت و جهنم تنها به بیان آن دسته از مطالبی که تا حدی برای همگان قابل درک و فهم است پرداخته و با معرفی الگوها و نمونه‌هایی که قرینه‌های آن در این عالم نیز وجود دارند، مطلب را به ذهن‌ها نزدیک ساخته‌اند و گرنه به طوری که در درس‌های قبلی نیز گفته‌ایم، جهان آخرت با دنیای ما تفاوت‌های اساسی داشته و ما تا در این عالم به سر می‌بریم هرگز نمی‌توانیم واقعیت‌های با عظمت جهان بعد از مرگ را آن‌چنان که باید درک کنیم. زیرا که جهان آخرت و بهشت برین که منزلگاه ابدی پرهیزکاران و بندگان خاص خداوند است، تعلق به جهان ملکوت و عالم بالا داشته و واقعیت‌های مربوط به آن بسی برتر و با عظمت‌تر از آن است که در ظرف الفاظ بگنجد.

مثلاً جهان بعد از مرگ نسبت به دنیا از یک جهت مثل جهان خارج است نسبت به عالم رَحِم. طفل تا در رحم مادر به سر می‌برد از واقعیت‌های جهان خارج بی‌خبر است به هیچ وسیله‌ای نمی‌توان عالم خارج را به او تفهیم کرد. باید او خود پا در جهان بیرون گذارد و از پدیده‌ها و واقعیت‌ها و وسعت و گستردگی آن آگاه گردد.

آنچه در تعالیم پیامبران درباره‌ی نعمت‌های بهشتی آمده است در واقع همگی برای نزدیک‌تر ساختن موضوع به ذهن انسان‌هایی است که در زندان طبیعت گرفتار بوده و از درک عظمت و واقعیت حیات اخروی ناتوان‌اند.



تمثیل

آیا می‌توانید با بیان مثال دیگری تفاوت جهان آخرت با این جهان را نشان

دهید؟

ترس از خدا

کیست که بزرگی و عظمت خدا را بشناسد و از او بیم نداشته باشد و کیست که بداند او کیست و ترس از او در دلش نباشد؟ یعنی کیست که نور معرفت الهی بر قلبش بتابد اما دائماً نگران و بیمناک از دور افتادن از او نباشد؟ و کیست که گوشه‌ای از عظمت خداوندی را دریابد اما کاسه‌ی قلبش لبریز

از خوف الهی و بیم از قهر و عذاب او نباشد؟

آنان که از خدا می‌ترسند در واقع از خود می‌ترسند زیرا که خدا سرچشمه تمامی زیبایی‌ها و رحمت‌هاست. ترس از خدا نه به این معنی است که او خوفناک و ترسناک است بلکه به آن معنی است که وقتی انسان به ارزش نزدیکی به او آگاه شد و به فیض بیکرانی که از جانب او نصیب بندگان خاص‌اش می‌شود، باخبر شد، در این صورت همواره از آن ترس دارد که مبدا به علت قصور و خطای خویش، از آن سرچشمه‌ی فیض و رحمت بی‌نصیب ماند و در روز حساب، آن‌گاه که حقیقت بر همه آشکار گردید، در آتش حسرتِ دوری از آن مبدأ بی‌مثال بسوزد و بر ضرر و خسران خود افسوس خورد و غم جانکاه غفلت بر دل او سنگینی کند و تاب تحمل از او بستاند.

آنان که با کفر و عناد و انواع ستم‌ها و ناپاکی‌ها راه نزدیکی به خدا را به روی خود بسته‌اند، در روز جزا از رحمت خداوندی بهره‌ای ندارند و همین دوری از رحمت حق، آنان را در عذابی دردناک فرو می‌برد و در آتشی که با اعمال و کردار خود پیش فرستاده‌اند، تنها می‌گذارد. اما آنان که زمینه را برای برخورداری از عنایات الهی به کلی از بین نبرده‌اند، دیر یا زود رحمت خدا نصیبشان می‌گردد و بعد از پاک شدن از آلودگی‌ها، در بهشت الهی گام می‌گذارند.

تطبیق

پیامبران و مردان و زنان الهی، با این که همواره در راه حق گام برمی‌داشته و می‌دارند، اما بیش از انسان‌های گناهکار به درگاه خدا استغفار می‌کنند و گریه و مناجات می‌نمایند.

علت این امر چیست؟

گمگشته‌ی پیدا

انسان به‌طور فطری به دنبال گمگشته‌ای است که تا او را نیابد آرام و قرار نمی‌گیرد. این گمگشته، گمگشته‌ی پیدایی است که از یک سوی از رگ گردن به او نزدیک‌تر و از سوی دیگر از او مستور است. یافتن این گمگشته به روح پرتکاپوی انسان صفا و آرامش می‌دهد و به بسیاری از دردها و رنج‌های او خاتمه می‌بخشد و تنها یک درد و یک دغدغه در دل او می‌کارد که با آن زندگی می‌کند، بالاتر می‌رود، لذت می‌برد، رنج‌های حیات را گوارا می‌یابد و بالاخره به سعادت مطلق ابدی

دست می‌یابد.

این درد مقدس درون او را دگرگون می‌سازد و جوش و خروش در او ایجاد می‌کند. شور حیات و شوق لقای «او» را در دل می‌افکند و از تمامی پستی‌ها و حقارت‌ها نجاتش می‌بخشد. آن جاست که جز عشق و بندگی و اطاعت آن مبدأ بی‌مثال چیزی بر جای نمی‌ماند.

در جهان آخرت، پرهیزکاران و بندگان صالح خدا به دنبال عمری مجاهدت در راه حق و کمال، و اطاعت از اوامر الهی و شرکت در مبارزه با نفس و انجام وظایف فردی و اجتماعی و... و بالاخره به دنبال یک عمر زندگی بر حول محور حق، پا در بهشت الهی می‌گذارند و به آن مطلوب حقیقی و مقصد نهایی نائل می‌شوند و در جوار رحمت او به انواع برخورداری‌ها و موهبت‌ها دست می‌یابند و چون مطلوب نهایی خود را بازمی‌یابند، در نتیجه خواستار هیچ‌گونه تغییری وضعی نمی‌شوند.

برخلاف زندگی دنیوی که لذات آن همگی به علت محدود بودنشان به بن‌بست می‌رسند و در صورت ادامه ملال‌آور می‌شوند، در جهان آخرت انسان هرگز روی ملال و خستگی و دلزدگی نمی‌بیند. چه، ایجاد ملال خاطر و خستگی در برابر لذات مادی از این‌جا ناشی می‌شود که:

۱- دامنه‌ی این لذات محدود است و لذا در برابر روح بلندپرواز و نامحدودگرای انسان نمی‌تواند برای مدت زمان طولانی ارزش خود را حفظ نماید. روح انسان به علت تعلق داشتن به بارگاه الهی، مدام در تلاش و تکاپو برای رسیدن به آن جاست و مطلوب حقیقی او جز آن نیست و لذا هیچ مقصدی یا لذتی نمی‌تواند برای همیشه او را به خود مشغول دارد. از این‌رو، آنان که از خدا دور افتاده‌اند، مدام از این هدف به آن هدف و از این لذت به لذت دیگر روی می‌آورند تا مگر به مطلوب خویش رسند و آرام و قرار گیرند اما چون گمگشته‌ی خود را در هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌یابند، نمی‌توانند برای همیشه خود را با چیزی سرگرم نمایند.

۲- در این جهان پرداختن به لذتی انسان را از لذت‌های دیگر بازمی‌دارد و سایر خواسته‌های فطری انسان ناکام می‌ماند. از این‌رو، در صدد تغییر وضع برمی‌آید تا خواسته‌های دیگر نیز تا حدی ارضا شوند.

۳- لذت‌های این جهان همراه با رنج‌ها و ناراحتی‌هایی است چنان‌که مثلاً لذت خوردن با سنگینی و خستگی توأم است. از این‌رو، در صدد رفع آن خستگی‌ها و رنج‌ها برمی‌آید.

۴- براساس تعالیم دینی، برای اهل بهشت هر نعمتی با هر کیفیتی که بخواهند فراهم است و هیچ محدودیتی در برخورداری‌های آن‌ها نیست. اگرچه بهشت را نیز مراتب و درجاتی است.

آری، بهشت را مراتب و درجاتی است که بر همدیگر برتری دارد و منزل‌هایی است که از هم

امتیاز دارد. آسایش و خوشی در آن پایان نمی‌پذیرد و ساکن آن از آن جا خارج نمی‌شود و در آن جاوید است درحالی که پیر نمی‌شود و فقیر نمی‌گردد.

فلسفه‌ی آفرینش یا هدف و الای خلقت

از آن چه گذشت می‌توان دریافت که برای آفرینش انسان هدف و مقصد بسیار با عظمتی است که بیان شکوه و جلال آن هرگز در ظرف الفاظ نمی‌گنجد: زندگی در بهشت جاوید الهی و در جوار رحمت خداوند رحمان.

در چنان مقامی، انسان فلسفه‌ی آفرینش خود را با تمام وجود درمی‌یابد و هستی خویش را شعاعی از رحمت و عنایت بی‌کران الهی می‌بیند. عظمت این هدف با وجود انواع حجاب‌ها در این جهان برای ما به‌طور کامل قابل درک نیست اما آنان که در سایه‌ی پیروی از تعالیم آسمانی در تهذیب نفس و تحصیل کمال کوشیده و در این راه به جایی رسیده‌اند، در این جهان نیز گوشه‌ای از عظمت و شکوه این هدف و الای را درمی‌یابند و هستی خویش را پرتوی از لطف بی‌دریغ الهی می‌بینند:

ما نبودیم و تقاضامان نبود	لطف تو ناگفته ما می‌شنود
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر	نقل و باده‌ی جام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جست‌وجو کند	نقش با نقاش کی نیرو کند

پاسخ به یک اشکال

در این جا با توجه به آن چه در این درس گفته شد می‌توان به یک اشکال رایج درباره‌ی فلسفه حیات یا هدف از آفرینش انسان پاسخ گفت. آن اشکال این است که عده‌ای اظهار می‌دارند چرا ما خلق شدیم تا نیاز به کمال و رسیدن به سعادت جاودانی داشته باشیم؟ به عبارت دیگر، چه خوب بود که انسان نه خلق می‌شد و نه به سعادت ابدی می‌رسید.

این اعتراض به اعتراض طفل خردسالی می‌ماند که به علت جهل بر امتیازات تحصیل علم، از رفتن به مدرسه سر باز می‌زند و در مقابل اصرار پدر، اظهار می‌دارد که من نه علم را می‌خواهم و نه امتیازات آن را! آیا این طفل خردسال واقعاً به امتیازات علم و نقش آن در زندگی خود آگاه گردیده و سپس از روی فهم و بصیرت از رفتن به مدرسه و تحصیل علم روی برمی‌گرداند یا این عمل او ناشی از

جهل و نادانی است؟ چنان افرادی نیز آیا از روی بی خبری چنان اعتراضی می کنند یا براساس معرفت و بصیرت؟ آیا آنان در راه کمال معنوی گام برداشته و به آن رسیده و پس از درک کمال، چنان اعتراضی کرده اند یا قبل از این که به حقیقت و ماهیت آن پی برده و از ارزش و لذت و عظمت آن آگاه گردند چنان ایرادی نموده اند؟ آنچه مسلم است این است که آنان که در سایه تربیت صحیح و بر وفق معیارهای الهی به مرتبه ای از کمال نائل آمده اند، هرگز چنان اعتراضی نکرده و در نتیجه ی درک مرتبه ای از مراتب کمال، مسئله به خودی خود برای آن ها حل شده است تا آن جا که حیات را عین لطف و موهبت از جانب خدا یافته و همواره از بابت آن به شکرگزاری پرداخته اند. آری، کسانی که در مرتبه ی زندگی حیوانی باقی مانده و از حیات ملکوتی انسانی بی خبر مانده اند، خیال می کنند حیات انسانی همان است که آن ها دارند، در نتیجه زبان به اعتراض می گشایند و نبودن آن را بر بودنش ترجیح می دهند. اما اگر پا را از این مرحله فراتر بگذارند و گوشه ای از شکوه معنوی هدف والای خلقت را درک کنند، حقیقت بر آن ها آشکار شده و دست از این قبیل اعتراض ها برخواهند داشت.

نتیجه گیری

محور های اصلی درس های یازدهم و دوازدهم را در شش بند تنظیم کنید؛ سپس نتیجه ای را که از این محور ها به دست می آید، استخراج نمایید و در دو سطر بنویسید.

پرسش

- ۱- چرا مواهب بهشتی وصف ناپذیر است؟
- ۲- والاترین سعادت در جهان آخرت چیست؟
- ۳- ترس از خدا چیست؟ و اگر ترس از نتیجه ی اعمال خویش است، چرا به خدا نسبت داده می شود؟
- ۴- بالاترین عذاب در آخرت چیست؟
- ۵- چرا در بهشت ملال و خستگی و دلزدگی وجود ندارد؟
- ۶- فلسفه ی حیات و حکمت آفرینش انسان چیست؟

۷- چرا عده‌ای به خلقت انسان اعتراض می‌کنند؟



به کتاب‌های مقدس دین خود مراجعه و بررسی کنید که آینده‌ی انسان‌های با ایمان و نیکوکار و انسان‌های بی‌ایمان و بدکردار در جهان آخرت چگونه توصیف شده است؟

